**چكيده**

**يكى ديگر از نظريات (1) در انعكاس جلوه‏هاى فرهنگى و ذهنى عصر رسالت در قرآن و در پاسخ به اشكالات مربوط به موضوع، اين است كه بگوييم مطالب ياد شده در قرآن عقيده صاحب وحى نيست و قرآن آنها را از باب همراهى با فرهنگ عصر خود آورده است.**

**در توضيح اين نظريه در آغاز به شرح و تبيين آن از سوى قائلينش مى‏پردازيم و آنگاه تفاوتهاى اساسى ميان نظريه بازتاب فرهنگ زمانه با زبان قوم را بيان مى‏كنيم، سپس دلايل اين نظريه از زبان گوينده‏گانش خواهد آمد، آنگاه به انگيزه‏ها و پيامدهاى آن اشاره خواهد شد و در پايان به نقد اين ديدگاه مى‏پردازيم.**

**منظور از بازتاب فرهنگ زمانه**

**فرهنگ، به آداب، عادات، عقايد، معارف، مناسبات، رسوم و جهان‏بينى قوم، ملت و جامعه گفته مى‏شود. وقتى سخن از فرهنگ عصر يا فرهنگ ملتى به ميان مى‏آيد در حقيقت از اخلاقيات، باورها، مناسبتهاى اجتماعى، دانستنيها و بالاخره ديدگاههاى كلى آنان نسبت‏به جهان و انسان سخن گفته مى‏شود. طبعا فرهنگ شامل آداب، و سنن رفتارى و عقايد خرافى مى‏گردد.**

**معمولا فرهنگ ملتها از يكديگر متمايز مى‏باشد. ممكن است ملتى با ملت ديگر مشتركاتى داشته باشد و در دو برهه تاريخى آن مشتركات فرهنگى همچنان باقى بماند، اما تحولات اجتماعى و سياسى زمينه دگرگونى در فرهنگ يك ملت را فراهم ساخته، و بگونه‏اى دگرگون شده كه فرهنگ عصر رسالت‏با فرهنگ عصر كنونى به دو عنوان متمايز از هم توصيف شوند.**

**بنابراين همانطورى كه فرهنگ مردم چين با ژاپن، ايران با عراق، افغانستان با تاجيكستان، يا افغانستان با ايران تفاوت دارد، يا فرهنگ ملتهاى اسلامى با ملتهاى مسيحى فرق اساسى و نمودى مشخص و معين دارند فرهنگ يك كشور نيز در دو برهه تاريخى مى‏تواند كاملا دگرگون و متمايز شده باشد و اگر چه تحت نام اسلام يا ايران يا جزيره العرب باشند اما فرهنگ آنان يكسان نباشد، زيرا در طى ادوار تاريخ افكار و عقايد و سنن و آداب و رسوم آنان تحول مى‏يابد و فاصله آن‏چنان عميق مى‏شود كه اين ملت و قوم و مذهب و مكتب با دو عنوان متمايز توصيف مى‏گردند. به عنوان مثال فرهنگ كشور ايران مسلمان قرن هشتم و نهم پيش از صفويه و داراى حكومت‏سنى را نمى‏توان با فرهنگ قرن دهم و يازدهم به بعد تا عصر حاضر يكى دانست و تلقى واحدى از فرهنگ اين ملتها داشت. ممكن است همانطورى كه گفته شد نقاط مشترك بسيارى وجود داشته باشد، اما دگرگونيهاى فراوان را هم نمى‏توان ناديده گرفت، و همه را به حساب يك فرهنگ قلمداد كرد.**

**بنابراين، فرهنگ ملتها همواره دستخوش دگرگونى و تبديل است و ريشه در تحولات علمى و رشد انسانى دارد و باورها و ساخت و ساز اجتماعى و اقتصادى آنان را آرام آرام و در طى زمانهاى طولانى تغيير مى‏دهد.**

**توضيح نظريه**

**صاحبان نظريه بازتاب فرهنگى نسبت‏به انعكاس مطالبى در قرآن كه به مسائل علمى، تاريخى، اعتقادى و اجتماعى پرداخته، براى رفع شبهات مطرح شده مى‏گويند: قرآن اين مطالب را از باب همراهى با فرهنگ عصر گفته است‏يعنى بگونه‏اى از آداب، عادات، عقايد، رسوم، مناسبتها و جهان‏بينى عصر نزول در قرآن سخن گفته و گونه‏هايى از باورها و دانستنيهاى فرهنگ جاهليت را عالما و عامدا در قرآن جا داده است. آقاى بهاءالدين خرمشاهى در توضيح اين سخن مى‏نويسد:**

**«راقم اين سطور بر آن است كه فرهنگ يعنى آداب و عادات و عقايد و معارف و رسوم و مناسبات و جهان‏بينى مردمان عصر نزول قرآن (و طبعا مقاديرى از فرهنگ يا شبه فرهنگ جاهليت) عالما و عامدابه‏صلاحيت صاحب قرآن، خداوند سبحان دركلام‏الله، قرآن راه داده‏شده است، نه اينكه قهرا و طبعا راه يافته است‏» (2)**

**بازتاب فرهنگ زمانه**

**بنابراين، طبق اين نظريه، صاحب وحى با آگاهى از موقعيت و شرايط اجتماعى عصر جاهليت و با برنامه و مصلحت اين مقوله از مطالب را در جاى‏جاى قرآن آورده است. لذا گفته مى‏شود: قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است نه باين معناست كه ناخودآگاه و بدون توجه صاحب وحى و بدون توجه به پيامد آن فرهنگ عصر در اين مباحث راه يافته، بلكه به دليل عواملى كه بعدا خواهد آمد خود خداوند مقوله‏هايى از عادات و عقايد و معارف و جهان‏بينى مردم حجاز و مخاطبين عصر نزول را در لابه‏لاى معارف وحيانى منعكس ساخته است.**

**احتمالات و وجوه سه‏گانه**

**در زمينه انعكاس فرهنگ زمانه سه‏گونه و سه نوع مطلب قابل تصور است:**

**1 - از آنجا كه قرآن با مردم عصر خود سخن مى‏گويد، طبعا مقدارى از كلمات، تلقيات و اصطلاحات آنان در قرآن منعكس است و اين مطلب گريز نا پذيراست. زيرا طبيعت‏سخن گفتن با مردمى، بر گرفتن از زبان آن مردم است.**

**2 - هدف قرآن مبارزه با خرافات، عقايد باطل، عادات جاهلى رسوم بى معنا و درنهايت رشد عقلانى مسلمانان است. هدف نجات مردم از فرهنگ منحط عصر است، لذا لازم است‏يكايك آنها را مطرح كند و با آن عقايد و عادات فاسد مبارزه كند. بنابراين آنچه در قرآن از فرهنگ زمانه بازتاب يافته، در آنجاهايى است كه قرآن قصد مبارزه با آنها را داشته و برخورد فرهنگى و عقلانى كرده و به قصد تاييد يا مسكوت بر گزار كردن از كنار آنها نگذشته است.**

**3 - تصورى غير از دو تصور پيشين: منظور از بازتاب يافتن فرهنگ زمانه اين است كه آن دو تصور به اضافه اين قضيه كه قرآن مقدارى از نظريات علمى و فرهنگ مورد پذيرش قوم را آورده است. (گر چه قرآن مى‏دانسته كه اين نظريات علمى و باورهاى اعتقادى باطل است و در آينده بطلان آنها ظاهر خواهد شد) اما با همه اينها، اين مقوله‏ها را در قرآن جاى داده است.**

**آنچه محل بحث و مورد توجه در نظريه دوم است و در اين مقاله دنبال مى‏گردد، فرض سوم است، وگرنه همانطورى كه بعدا توضيح خواهيم داد، نسبت‏به بند اول و دوم حساسيتى نيست. فرض دوم در كلام قائلين نظريه زبان قوم مطرح شد و تفاوتهاى آن با نظريه بازتاب فرهنگ زمانه خواهد آمد.**

**بگذريم، نظريه بازتاب فرهنگ زمانه شامل دو قسمت مى‏شود، يكى تصور اول و دوم و يكى هم تصور سوم و راه يافتن يافته‏هاى علمى و فرهنگى باطل عصر رسالت در قرآن. بى‏گمان بند اول و دوم از اين احتمالات مورد بحث نيست و تفاوت در بند سوم است.**

**در توضيح و اثبات دقيق اين نظريه باز هم از آقاى خرمشاهى نقل كنيم كه مى‏نويسد:**

**«خداوند صاحب قرآن به همان گونه كه قطعه يا قطاعى از زبان مردم عربستان سده هفتم ميلادى، يعنى زبانى با زمان و مكان و تاريخ و جغرافياى معين و معلوم، براى بيان وحى خود استفاده برده است، به همانگونه كه قطعه يا قطاعى هم از كل فرهنگ آن عصر نيز چنين برگرفته است، تا بر مبناى آن بتوان نامتناهى را در متناهى باز گفت و دريا را در بركه انعكاس داد، بنابراين اگر در قرآن كريم هيئت‏بطلميوسى يا طب جالنيوسى منعكس باشد، نبايد آن را انكار كرد و اگر پيشرفت علم، هيئت‏بطلميوسى و طب جالنيوسى را ابطال كرد نبايد نتيجه گرفت كه احكامى از قرآن را ابطال كرده است، زيرا قرآن فرهنگ زمانه را بازيافته است، نه لزوما و در همه موارد حقايق ازلى و ابدى را» (3) .**

**همين نويسنده در قسمتى ديگر از مقاله خود باز در توضيح نظريه و رفع شبهه از آن مى‏نويسد:**

**«ناگفته نماند كه مراد راقم سطور اين نيست كه كليه محتويات و مطالب و معارف قرآنى بازتاب فرهنگ زمانه است، بلكه بدنه اصلى قرآن كريم‏» بيان حقايق لاهوتى ابدى است، و بخش كم‏تر و بسيار كم‏تر از آن باز تابنده اسباب نزول، يا رويدادهاى زمان وحى و فرهنگ زمانه است. باز تاكيد مى‏كنيم كه اين بازتاب و تاثير از سوى زمين بر آسمان نيست، بلكه انتخاب آگاهانه خداوند سميع و بصير و عليم و مدبر است (4) .**

**بنابراين تنها سخن در انعكاس زبان قوم و سخن از باب راه يافتن طبيعى تلقيات يا برگرفتن از مفاهيم و اصطلاحات و امثال قوم نيست، بلكه سخن از همراهى، و بهره‏گيرى از دانستنيها و باورهاى باطل عصر به طور آگاهانه در جهت اهداف الهى است. لذا مواردى از نمودهاى بازتاب فرهنگ زمانه در كلام نويسنده چون سحر و ساحرى، چشم زخم، جن مطرح و در نوشته به عنوان شاهد مثال آورده مى‏شود.**

**نويسنده ديگرى كه همين نظريه را مطرح كرده ولى در ظاهر و در عنوان مقاله مساله همزبانى با بشر و هم لسانى با قوم را عنوان كرده‏است مى‏نويسد:**

**«معناى ديگر به زبان قوم بودن، در قالب فرهنگ قوم بودن است. اين معنا مبتنى بر اين معناست كه زبان هر قوم آينه و تجلى فرهنگ و معتقدات و تئوريها و جهان‏بينى آن قوم است‏» (5) .**

**بنابراين پذيرفته‏اند كه زبان قوم تجلى فرهنگ يا بازتاب و انعكاس است‏به همين دليل تعبير كرده‏اند: وقتى گفته مى‏شود قرآن لسان عربى است، يعنى قرآن به فرهنگ اعراب سخن گفته است. انبيا با مخاطبين خود همزبان شده و محرم آنان شده‏اند. وانگهى آنچه در نظر اين نويسنده مطرح است، بهره جستن مقام و صاحب وحى از باورها و عواطف باطل مخاطبان در رساندن سخن حق است. نكته مهم اين ديدگاه در همين سخن و در پيامد پذيرفتن آن است**

**براى روشن شدن مطالب عين كلمات نويسنده را كه در آغاز براى دفع توهم بيان مى‏كند نقل مى‏كنيم كه مى‏نويسد: «اين معنا قدرى استعداد سوء فهم دارد و ما را ملزم مى‏كند پيشاپيش در پيراستن اذهان از گمانهاى نا صواب و تداعى معانى نا مراد بكوشيم. اگر موافق فرهنگ قوم سخن گفتن اين باشد كه صد در صد به دلخواه و منطبق با باورها و بينشها و گرايشهاى آن قوم سخن بگوييم، پيامبران به مثابه مصلحان بر گزيده الهى هرگز به اين معنا با مخاطبين همزبانى نكرده‏اند.**

**موافق فرهنگ قوم سخن گفتن، يعنى نهال سخن حق و پيام نوى خود را در ضمير فرهنگى آن قوم كاشتن، بهره جستن از فرهنگ، ادبيات، تاريخ، نوع معيشت آنان در ابلاغ و جا انداختن پيام و سخن خود، تكيه بر مشتركات مقبول براى رساندن پيام به اذهان مخاطبان از يك عامل مناسب و آشنا استفاده كردن. آگاهى از معلومات، باورها و عواطف مخاطبان و بهره جستن از آنها در رساندن سخن خود نه به ميل آنها سخن گفتن، نه تاييد و نه تكذيب دانسته‏ها و معلومات آن‏ها، بلكه استفاده از آنان در رساندن سخن خود به ذهن و ضمير مخاطب‏» (6) .**

**نكته مهم سخن، همين پارگراف آخر است كه مى‏گويد: «بهره جستن از باورها و عواطف در رساندن سخن خود».**

**خوب اين دانسته‏ها و معلومات قوم اگر تا آخر با علم و عقل منافاتى نداشته باشد و با حقايق هستى نا ساز گارى پيدا نكند، مشكلى ايجاد نمى‏كند و جاى بحث و انكار نيست و آنچه را قرآن گفته و مردم آن عصر باور داشته‏اند حق است و گفتنش بى‏مانع، و جاى بالا و پايين رفتن نيست و نويسنده محترم هم به دنبال آن نيست.**

**مشكل در قسمت ديگر سخن است، آنجايى كه آن دانستنيها بر خلاف حق و واقع باشد و با قواعد عقلى و دانشهاى قطعى ناسازگارى داشته‏باشد، و در عين حال قرآن آنها را تكرار كرده‏باشد. در اين صورت بايد ببينيم اين عقايد باطل، دانستنيهاى زوال پذير آيا مى‏تواند عامل مناسب و آشنا براى استفاده كردن و رساندن سخن حق باشد؟**

**اگر قرآن قول فصل است، يعنى فيصله دهنده بين حق و باطل است، جدى است و بيهوده و هزل نيست (و ما هو بالهزل) (طارق / 13 - 14). اگر قرآن كلام وحيى است كه از روى هوا و هوس نيامده و پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم آنها را از سوى خدا آورده‏است، آيا معنا دارد سخنى را بگويد كه باطل باشد و طبق نظريه و اعتقاد باطل استنتاج هدايتى و تربيتى كند.**

**بازتاب فرهنگ زمانه شدن، يعنى منعكس كردن آن باورهاى باطل و استفاده كردن از دانستنيهاى جهل‏گونه براى ابلاغ و جا انداختن پيام و سخن حق. رساندن پيام به اذهان مخاطبان از عامل مناسب آن عصر، عامل مناسبى كه بعدها تبديل به عامل نامناسب مى‏شود و خرافى و باطل بودنش آشكار مى‏گردد.**

**بر اساس اين ديدگاه، گوينده نظريه مى‏گويد: قرآن از باب مسامحه و مماشات، عقايد و دانشهاى مخاطبان عصر را براى رساندن سخن حق و جاانداختن در ذهن مخاطبان خود مطرح مى‏كند، و اين است معناى بازتاب فرهنگ قوم.**

**نمونه‏هايى چند از موارد بازتاب فرهنگ زمانه**

**به عنوان نمونه اين نويسنده محترم از مرحوم آية‏الله طالقانى در تفسير پرتوى از قرآن در ذيل آيه شريفه: «الذين ياكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس‏» (بقره/275) نقل مى‏كند كه ايشان بر مذاق مفسران مصرى معاصر (صاحب تفسير المنار) اين آيه شريفه را تمثيلى از بيمارى صرع و ديگر اختلالهاى روانى گرفته است. چون اعراب اين‏گونه بيماريها (پريشان حالى و ديوانگى) را در اثر تماس جن با شخص مى‏پنداشته‏اند و ديوانه و ديوزدگى را حقيقتى مستقل مى‏دانسته‏اند. قرآن هم كه اين تشبيه را بيان كرده در حقيقت‏به زبان اعراب سخن گفته و با پندار آنان مماشات و مسامحه ورزيده‏است (7) .**

**نمونه ديگر درباره انكار وجود جن در جهان خارج است كه طبق اين نظريه، طرح آن در قرآن و آن هم با صراحت و به طور مكرر بازتاب فرهنگ زمانه و انعكاسى از ديدگاه‏هاى عرب جاهليت‏شمرده شده است. آقاى خرمشاهى باز در اين مورد پس از طرح نظريه به ذكر اين موارد مى‏پردازد و مى‏نويسد:**

**«در قرآن كريم هم سخن از وجود جن مى‏رود و سوره‏اى به نام جن و در شرح ايمان آوردن بعضى از آنها و در استماع مجذوبانه آنان از آيات قرآنى هست (سوره جن/ 72)، حال آن كه بعيد است علم يا عالم امروز قايل به وجود جن باشد (8) »**

**و از اينجا نتيجه مى‏گيرد كه قرآن از راه مماشات با فرهنگ جاهليت‏بدين گونه از جن و احوال آن سخن گفته است‏».**

**نويسنده ديگرى كه او هم نيز از طرفداران نظريه بازتاب فرهنگ زمانه است، مساله رابه گونه‏اى ديگر توضيح مى‏دهد. وى مساله را به حقايق و صورتها تقسيم مى‏كند و معتقد است‏حقايق تغيير ناپذير و جاويدان هستند، اما بيان آنها و صورت ترسيمى از آنها متفاوت و ممكن است‏به اشكال مختلفى در بيايد. قرآن كريم مى‏خواسته حقايقى را بيان كند، اما ناچار بوده از فرهنگ و معارف دوران خود استفاده كند، وعظ و ارشاد و تنبه و توجه را در قالب مفاهيم و معتقدات عصر خود ارائه دهد. اين مساله هم اشكالى ندارد و چيزى را عوض نمى‏كند، به همين دليل اين نويسنده كه از مفسران عرب معاصر است مى‏نويسد:**

**«آيات قرآنى كه درباره هستى و پديده‏هاى جهان و چگونگى پيدايش آنها آمده مناسب با ذهن شنوندگان آن عصر بيان شده‏است و از صورتها و معارف آن دوران برگرفته شده است. هدف از بيان اين دسته از آيات وعظ و ارشاد و تنبه و توجه به مسائل معنوى بوده تا مخاطبان به عظمت آفريدگار هستى پى ببرند و مناسب آنچه در آن عصر مى‏فهميده‏اند نتيجه بگيرند و موعظه شوند.**

**به همين دليل اين دسته از آيات قرآن داخل در متشابهات قرآن مى‏باشند و داراى تاويلات بسيار فراوان هستند». (9)**

**اين مفسر كه در موارد بسيارى از تفسير و مقدمه كتابش (10) تلاش مى‏كند تا ثابت كند قرآن برخورد فعالى نسبت‏به فرهنگ عصر داشته و با آن مبارزه كرده، اين نظريه را مطرح مى‏كند و طرح مسائل علمى را صرفا از باب همراهى با فرهنگ زمانه مى‏داند، به همين دليل در فوايد اين نظريه مى‏نويسد:**

**حمل آيات فوق به بازتاب فرهنگ زمانه بودن قرآن، فوايد نيكويى را به دنبال مى‏آورد، زيرا مسلمان را مقيد به نظريات علمى و فنى خاص نمى‏كند، زيرا بيان آنها مستند به وحى نيست و برگرفته از فرهنگ دوران است (11)**

**تفاوت فرهنگ زمانه با نظريه زبان قوم**

**ما در گذشته (12) به حد كافى درباره اين دو نظريه سخن گفتيم و در مشخصات هر يك از نظريه‏هاى زبان قوم بودن قرآن يا بازتاب فرهنگ زمانه بودن آن توضيحاتى داديم، اما روال بحث‏به گونه‏اى است كه نيازمند مقايسه است.**

**اين بحث در مقام تبيين اين حقيقت است كه اگر قرآن به زبان قوم است چه فرقى با نظريه بازتاب فرهنگ در نتيجه و پيامد دارد؟**

**1 - اولا، در آغاز، مناسب است توضيح داده شود كه ميان اينكه بگوييم قرآن و حيى است كه به زبان قوم است‏يا اينكه بگوييم اصلا قرآن زبان قوم است تفاوت وجود دارد زيرا در صورت اول، قرآن وحيى است كه پيامبر حقايقى را شهود و كشف مى‏كند. تجربه باطنى است كه جهان درون و بيرون را درمى‏يابد و با عالم غيب ارتباط برقرار مى‏كند و دريافتى از حقايق مى‏نمايد و آن معانى و الفاظ بر زبانش جارى مى‏شود. در اين صورت از نظر به كارگيرى واژه و قواعد ادبى و ارتباط با مخاطب آنچه به عنوان يك كتاب هدايت جاويدان لازم است، رعايت مى‏گردد. همچنين سطح دريافت مخاطبان و شرايط فرهنگى و نيازها و پرسشهاى آنان را در نظر مى‏گيرد و كلام را مناسب با اين مسائل عرضه مى‏دارد.**

**خداوند مناسب فرهنگ حاكم بر حجاز و آن برهه تاريخى، جاذبه‏ها و آفرينشهاى هنرى را پديد آورد. چون در زبان قوم مجاز، استعاره، كنايه، تمثيل، نظم در چنين واژگان و دهها مساله ادبى ديگر وجود دارد، بنابراين طبيعى است كه قرآن به همين گونه آورده شود و مطالب در سطحى قابل قبول براى مخاطبان عصر عرضه شود.**

**اما با همه اينها به زبان قوم بودن به اين معنا نيست كه تمام آنچه در ادبيات و فرهنگ قوم است، در اين زبان منعكس است و در بست فرهنگ قوم، زبان قرآن باشد.**

**اما در صورت دوم كه قرآن زبان قوم است، در حقيقت عينيت و وحدت ميان وحى با زبان قوم است. به لسان قوم نيست، خود لسان قوم است. در اين فرض، مى‏توان گفت همان نظريه بازتاب فرهنگ زمانه مى‏باشدكه در توضيح آن باز سخن‏خواهيم گفت.**

**2 - در صورتى كه قرآن به زبان قوم آورده‏شده باشد، قرآن هويت و زبانى مستقل دارد كه از واژگان و مفاهيم قوم استفاده مى‏كند. سطح ذهنى آنان را رعايت مى‏كند. پيام قرآن براى همه اقشار اجتماعى آورده‏مى‏شود، از اهداف اصلى دين خارج نمى‏گردد و خود را به امورى كه وظيفه پيامبران نيست در نمى‏افكند، در عين حال جلوه‏ها و نمودهايى از زبان قوم در آن يافت مى‏شود.**

**بنابراين به زبان قوم شدن اين است كه واژگان قوم را مى‏آورد و زبان به عنوان نقطه رابطه و سكوى تفهيم و تفاهم مطرح مى‏گردد و به وسيله آن مقصودها به ديگران منتقل مى‏شود.**

**اما در صورتى كه قرآن بازتاب فرهنگ زمانه باشد يا به تعبيرى لغزنده‏تر، قرآن زبان قوم باشد، در اين صورت قرآن همراه با قوم، منعكس كننده ايده‏ها، آمال و باورهاى قوم است. آينه تجلى فرهنگ و معتقدات، تئوريها و جهان‏بينى قوم است. بنابراين نظريه، نه تنها الفاظ، واژه‏ها، ذوق و سليقه‏ها و احيانا برخى معتقدات قوم در قرآن وجود دارد، بلكه باورها و دانستنيهاى قوم و فرهنگ حاكم برآن عصر باتمام قامت‏حضور كامل دارد (31) .**

**3 - در ديدگاه بازتاب فرهنگ زمانه، ديگر هم لسانى با قوم نيست، موافقت‏با فرهنگ قوم است. سخن حق را در قالب فرهنگ و ادبيات، تاريخ، ايده‏ها و آرمان قوم نشان دادن است، گونه‏هايى از باورها و دانستنيهاى فرهنگ جاهليت را عالما و عامدا در قرآن راه دادن است. مقوله‏هايى از عادات و عقايد مردم حجاز را در لابه لاى معارف و حيانى جاى دادن است. قطعه يا قطاعى از كل فرهنگ آن عصر را در متن قرآن برگرفتن و منعكس ساختن است. در صورتى كه طبق نظريه زبان قوم، موافقت‏با فرهنگ قوم در جايى است كه موافق با ارزشها، دانستنيها و رسومى است كه مباينت كلى با حقايق جهان ندارد.**

**4 - گفتيم طبق ديدگاه زبان قوم، طرح مسائل به گونه‏اى است كه وحى با يافته‏هاى مردم كه ارتباطى با دين ندارد، تعارض نمى‏كند. زيرا لازمه به زبان قوم بودن، مانوس شدن با بخشى از افكارى است كه ارتباط با دين ندارد. يافته‏هاى علمى و تاريخى كه در آن شرايط و عصر مقبول جامعه مى‏باشد و طرح و مقابله با آن براى شنوندگانش قابل هضم نيست، و ضمنا مباين با ارزشها و آرمانها هم نيست، قرآن، لزومى به نقد و رد صريح آن نمى‏بيند. مثلا اگر ديدگاه متعارف مردم آن عصر درباره وضعيت آسمان و زمين طبق نظريه بطميوسى است، قرآن به مناسبت‏خلقت آسمان و زمين و حركت ماه و خورشيد، در كلمات و بيانات خود به طور صريح به اين ديدگاهها نمى‏پردازد و در پى ابطال و يا تصحيح آن بر نمى‏آيد، گر چه كلامى هم نمى‏گويد كه آن نظريه‏ها را تاكيد و تثبيت كند. عبارات قرآن در اين موارد معمولا موجز و دو پهلو و ناظر به جنبه‏هاى هدايتى و اعتقادى و نتيجه‏گيرى است. در حالى كه نظريه بازتاب فرهنگ زمانه مى‏گويد: نظريات علمى و فرهنگ مورد پذيرش قوم را مى‏آورد و هيئت‏بطليموسى و طب جالينوسى در قرآن منعكس است. لذا بسيار فرق است ميان اينكه گفته شود قرآن نظريه‏هاى باطل را آورده و هدف از آوردن آنها تاييد و تثبيت نبوده است، با اينكه گفته شود قرآن در مقام بيان و مقابله با نظرات علمى و تاريخى نبوده و با گفتارى دو پهلو نخواسته تاييد و تثبيت كند و نه با آن معارضه كند.**

**5 - يكى ديگر از فرقها اين است كه اگر گفته مى‏شود قرآن به زبان قوم است، واژه و مصطلحات نامانوس در فرهنگ جاهليت فقط براى به كارگيرى نشانه استعمال مى‏شود، نشانه‏هايى كه ميان صاحب وحى با مخاطبين عصر برقرار مى‏گردد و سطح آگاهى و غالب زبانى در فرهنگ متداول است. بى‏گمان در عصر آغازين بعثت، بسيارى از واژه‏ها و مفاهيم به امورى متداول بود كه مطابق باور آنان بود. نام بتها مراكز عبادت، شراب‏هاى گوناگون.**

**به عنوان نمونه خداوند در سوره معراج مى‏فرمايد:**

**«يوم يخرجون من الاجداث سراعا كانهم الى نصب يوفضون‏» (معارج/43)، روزى كه از گورهاى خود شتابان برآيند، گويى كه آنان به سوى پرچمهاى افراشته (نصب) شتابان هستند.**

**شاهد مثال واژه نصب است كه به سنگى گفته مى‏شده كه در محلى خاص و در خانه‏اى نصب مى‏شد و به عنوان زيارت آن را طواف يا به عنوان بت و امر مقدس لمس مى‏كرده‏اند (41) . قرآن از اين واژه براى نشان دادن شتابندگى افراد در هجوم بسوى مركز حسابرسى استفاده مى‏كند و به طور تمثيلى اين واژه را به عنوان علامت منصوب به كار مى‏برد.**

**تفاوت نظريه بازتاب با نظريه سوم**

**6 - از سوى ديگر، نظريه بازتاب فرهنگ زمانه با نظريه سوم هم متفاوت است، چون در نظريه تاثر قرآن از فرهنگ زمانه، تفسيرى خاص از وحى به دست مى‏دهد و مى‏گويد: نزول وحى بر پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم علل و اسبابى در همين عالم و در تاريخ و جامعه دارد. پيامبر با توجه به فرايند استعداد و جستجوى ذهنى و تقلاى روحى به وحى دست مى‏يابد. بصيرت و معرفت او متاثر از شرايط اجتماعى و تاريخى و جغرافيايى عصر خاص خود است.**

**بنابراين، خداوند حقايق عالم را طبق آنچه هست نمى‏بيند. وحى و نزول قرآن در ظرف و صبغه عربى و مناسب با جزيرة‏العرب قرن هفتم ميلادى دريافت مى‏كند. (15) لذا از همان اول كشف و شهود و ادراكات معنوى او محدود است.**

**اما در نظريه دوم كه بازتاب فرهنگ زمانه باشد، وحى و دريافت از حقايق محدود نيست، وحى و مقولات وحيانى متعلق به جهانى است‏بى‏نهايت و وسيعتر از جهان آدمى. اما با همه اينها چون مقولات بى‏نهايت فربه در قالبى كه در خور جهان آدمى است ريزش مى‏كند آن قالبها تنگى مى‏كند و چاره‏اى جز آن نخواهد داشت كه به اقتضائات بشرى تن دهد و به تعبيرى بشرى شود درست است و بايد بپذيريم كه وحى در زندان مفاهيم انسانى افتاده و آن معانى و معارف بلند محدود شده، اما به هر حال حقايقى است كه اصل آن فارغ از اين محدوديتها هستند (16) حقايقى است كه فارغ از حروف و صوت و تنگى اين قالب‏هاست، لذا مى‏توان اين قالبها را دريد و به مغز و جوهر كلام رسيد. به معارف اصلى كه در وحى ديده شده راه يافت. مى‏توان نامتناهى را در متناهى بازيافت، در يا را در بركه انعكاس داد.**

**به همين دليل در خصوص قرآن به عنوان نمونه تام وحى الهى كلام محكم و متشابه مى‏شود، درحاليكه پيش از آن كه به لباس بشرى در آيد چنين تقسيم‏بندى مطرح نبوده‏است. اين محدوديتها و تنگيهاى زبان بشرى است كه معانى و اسرار بلند الهى وقتى در قالب زبان بشرى ريزش مى‏كند، زبان شفافيت و آينه‏دار بودن خود را از دست مى‏دهد و صراحت و استحكام به كنايه و ايهام بدل مى‏گردد. (17)**

**جمع‏بندى**

**بنابراين آنچه درباره جلوه‏هاى بازتاب فرهنگ زمانه گفته شد، با مواردى از نظريه به زمان قوم بودن مشترك است. به اين معنا كه پيامبر از باب رعايت زبان قوم، ويژگيهاى ادبيات عصر را ملاحظه كرده است. در عصر پيامبر فصاحت و بلاغت در اوج زيبايى خود مطرح بوده است.**

**قرآن از اين اسلوب ادبى و بيانى عرب به نحو احسن استفاده مى‏برد و همان سجع و قافيه، وزن و نظم كلمات را بويژه در سوره‏هاى مكى رعايت مى‏كند. يا به مناسبت‏شرايط اقتصادى، تاريخى و جغرافيايى از كلمات و اصطلاحاتى استفاده مى‏برد كه تناسب تام با جامعه بازرگانى آن روز داشته و در سخنان هدايتى و تربيتى خود با ربح، خسران، تجارت، بيع، شراء، قرض و مشتقات آنها استفاده كرده و اين مفاهيم را در امور معنوى به كار مى‏برد، به عنوان مثال در سوره و العصر، خسران را در امور معنوى يا تجارت را در سوره (فاطر / 29) «تجارة لن تبور» در مورد اقامه نماز و انفاق مال و در سوره (صف / 10) تجارتها را «تجارة تنجيكم من عذاب‏» در مورد مجاهده فى سبيل الله، ايمن از عذاب و در سوره (بقره / 16) مساله خريدن گمراهى «اشتروا الضلالة بالهدى‏» (و بقره / 86 و90) و يا جهاد در راه خدا را به خريدن نفس مؤمنين (توبه/111) استعمال كرده است. طبيعى است كه به كار گيرى اين واژه‏ها مناسب با زبان قوم و بازتاب فرهنگ قوم باشد و در اين زمينه‏ها هم مشكلى نيست و با دگرگونى زبانى و شرايط فرهنگى و اجتماعى تاثيرى در برداشتهاى هدايتى و جاذبه‏هاى معنوى هم نمى‏گذارد.**

**همچنين در ميان اعراب قسم خوردن، استعاره و كنايه به كاربردن، مثال زدن، فراوان بوده، يا با زبان تمثيل، زبان شعر سخن گفتن مرسوم بوده است. قرآن از اين امور استفاده كرده و به كلام ملاحت و جاذبه داده است و چه بگوييم زبان قوم است و چه بازتاب فرهنگ قوم، از اين جهت مشكلى ايجاد نمى‏كند.**

**آنچه مى‏تواند متمايز كننده اين دو نظريه باشد، مواردى است كه گفته شده متناسب با دانستنيهاى ابطال شده آن دوران است، يا از عادات و رسوم و باورهاى عصر قريب به بعثت است و قرآن در بيان آنها با قوم مماشات كرده و آنها را در لابه‏لاى معارف دينى آشكار و غير آشكار جاى داده است و در اهداف هدايتى و تبليغى از ظرف معلومات ومعتقدات مخاطبين‏سودجسته است.**

**چنين چيزهايى است كه محل بحث و بررسى و نقد جدى است.**

**از آنجا كه هدف اين نوشته آشنايى كامل به ديدگاه و موارد شبهه است. به مناسبت مثالهايى زده مى‏شود. در اينجا نيز به مثالى ديگر اشاره مى‏كنم كه گفته‏اند در آيه شريفه: «فانها لا تعمى الابصار و لاكنا تعمى القلوب التى فى الصدور (18) » قرآن كريم عدم درك و فهم را به قلبى كه در سينه قرار دارد نسبت داده است. (19) زيرا اگر منظور از قلب، روح و روان آدمى است، مى‏توان از باب تمثيل و كنايه براى آن كورى فرض و تصور كرد اما اگر منظور از قلب، قلب صنوبرى در قفسه سينه است چگونه كورى براى آن فرض مى‏شود و لذا اين نويسنده محترم به دنبال نتيجه گيرى است كه چون قلب صنوبرى در عصر رسالت‏بنظرشان قلب جان و روان است لذا كورى هم از آن باب آمده و با اعتقاد مردم همراهى كرده است.**

**اما حقيقت اينست كه از اين نوع استعمالات در حد وسيعى در قرآن آمده، و منظور از آن جان و روان آدمى است. همانطور كه مردم در محاورت عمومى شنيدن را به گوش و ديدن را به چشم نسبت مى‏دهند (كه مربوط به قوه سامعه و باصره است نه گوش و چشم) حركات دل و روح را به قلب نسبت مى‏دهند (20) گرچه مبدا تمام اين حركات اعضاى آنها هستند. البته تعبيرات مجازى در زبان مردم و قرآن فراوان است وقتى قرآن مى‏گويد: «بلغت القلوب الحناجر» (احزاب / 10) معلوم است كه قلب به حنجره نمى رسد، صرفا كنايه از تنگى سينه است، يا وقتى مى‏گويد: «ان الله عليم بذات الصدور» (مائده / 7) خدا آگاه است‏به آنچه در سينه‏هاى شماست، نه اينكه معلومات در سينه است، كنايه از معلومات مخفى شخص است.**

**بنابراين، اولا اين كلام از باب همسويى و همراهى با عقيده قوم نيست. اين كلمه اصطلاحى است در فرهنگ عامه مردم و اختصاص به مردم جاهليت ندارد كه قلب و دل را در سينه بدانند. اگر وحشى بافقى (م 991 ه)گفته است:**

**الهى سينه‏اى ده آتش افروز در آن سينه دلى ده آن همه سوز**

**منظور و تصورش دل در اين قلب صنوبرى نبوده است تا چنين گمان شود، قلوب التى فى الصدور به همين معنا آمده است و قرآن از اين باب چنين سخنى گفته است.**

**ثانيا: اگر بر فرض مردم آن زمان از قرآن چنين برداشت و تصورى پيدا كرده‏اند كه قرآن از قلبى سخن مى‏گويد كه در سينه (قفسه سينه) است الزاما فهم آنان شاهد بر مقصود و مراد خداوند نيست. مردم آن عصر بسيارى از امور غيبى مانند ملائكه، جن، برزخ را به امور محسوس و مادى حمل مى‏كردند و يا تصورى خاص از وحى بر پيامبر داشتند، لذا اين دليل بر آن نمى‏شود كه كلام خداوند و مقصود همان بوده كه در اذهان آن عصررايج‏بوده، و دليل بر آن نمى‏شود كه قرآن سخنى گفته كه مطابق و در ظرف معتقدات مخاطبين آن عصر بوده است. (بين مطابق گفتن و منطبق شدن و منطبق كردن فرق است).**

**نمونه ديگر اين آيه شريفه است:**

**«الم تران الله سخر لكم ما فى الارض و الفلك تجرى فى البحر بامره و يمسك السماء ان تقع على الارض الاباذنه‏» (سوره حج/65)**

**آيا نديده‏اى كه خدا آنچه را در زمين است‏به نفع شما رام گردانيد و كشتيها در دريا به فرمان او روانند و آسمان را نگاه مى‏دارد تا مبادا بر زمين فرو افتد، مگر به اذن او باشد.**

**اينكه خداوند آسمان را نگه مى‏دارد تا بر روى زمين نيافتند، براساس برداشت ظاهرى مردم از آسمان و تصورى بوده كه آن عصر داشته‏اند. بر اساس آن تصور بطليموسى آسمان هفت طبقه، و زمين يكى از اين طبقات است و طبقات ديگر بر روى زمين قرار دارد و لذا اگر قرآن مى‏گويد آسمان را نگه مى‏دارد، يعنى طبقات فوقانى آسمانها را نگه مى‏دارد تا بر زمين نيافتد. (21)**

**بنابر نظريه بازتاب فرهنگ زمانه، اين آيه صرفا از باب همراهى با اعتقاد عامه گفته شده و بر اساس دانستنيهاى عامه استفاده هدايتى و تبليغى شده است.**

**در حالى كه مفسرين جديد از اين آيه معناى ديگرى مى‏فهمند و نگهدارى از آسمان را با تصور طبقه شدن افلاك مربوط نمى‏دانند. مى‏گويند، اينكه خدا آسمانها را نگه مى‏دارد، ستارگان و خورشيد و ماه را نگه مى‏دارد، با قوه جاذبه و تعيين كردن مدارهاى ثابت‏براى هر يك است (22) .**

**بنابراين، فرق است ميان آنچه مردم عصر از اين آيات برداشت كرده‏اند، با آنچه قرآن بيان كرده‏است.**

**نظريه بازتاب فرهنگ زمانه مى‏گويد، قرآن در اين موارد واقعا باور مردم را بازگو كرده است، ولى نظريه زبان قوم مى‏گويد: قرآن هر گز چنين چيزى را قصد نكرده و اين مشكل عامه مردم عصر بوده كه با دانستنيهايى كه آنان را احاطه كرده به حمل آيات مطابق با نظريات پيشين دست زده‏اند، و آيات را منطبق با دانستنيهاى خود معنا و حمل كرده‏اند.**

**درباره مفاهيم اعتقادى، به ويژه در مورد صفات خداوند اين معنا بسيار طبيعى و تصرف جابجايى انجام مى‏شود و مفسران كلام را از آن معانى ظاهرى به مقصودهاى مناسب تبديل مى‏كنند، مثلا اگر در قرآن آمده: «يد الله فوق ايديهم‏» (فتح / 10)، در ذهن مسلمانان عقلگرا، اين معنا درست نمى‏آيد كه خداوند دستى مشابه دست‏بشر داشته باشد لذا اين تصرف را مى‏كنند كه يد را كنايه از قدرت خداوند بگيرند، حال چرا ما در مفاهيم ديگر اين تصرف را نكنيم و به معانى معقول آن حمل ننماييم؟ و الزاما به برداشتهاى عاميانه و مستند به علوم منسوخ بطلميوسى و جالينوسى بسنده كنيم.**

**اگر در امور اعتقادى، اصل و دليل قطعى ايجاب كرد كه ما از آن معناى ظاهرى و متبادر دست‏برداريم، چنين مى‏كنيم كه البته در امور علمى و تاريخى لازم است چنين عمل كنيم و از فهم عادى در گذريم. زيرا انگيزه‏ها و الزامات هر دو دسته يكى هستند و ملاك هم مى‏تواند يكى باشد.**

**اهداف گرايش به نظريه**

**قرآن پژوهان و مفسران قرآن كريم، از دير باز تلاش بى وقفه و ستودنى براى ارائه و تبيين كلام الهى كرده‏اند و در اين راستا يكى از وظايف جدى خود را دفع شبهات و ابهامات در متن كلام الهى ديده‏اند به همين دليل هر روز با صبغه و چهره‏اى مناسب با شرايط زمانى و نوع اشكالات مخالفان با مساله برخورد كرده‏اند.**

**بى گمان طرفداران نظريه بازتاب فرهنگ زمانه به انگيزه دفاع از قرآن در اين راه گام به پيش نهاده‏اند و در موارد تعارض ظاهرى دين و دانش به حل دشواريها پرداخته‏اند. بنابراين اهداف، اهداف مقدسى بوده و در اين جهت‏سوء نيتى در كار نيست.**

**از سوى ديگر راه حل‏هاى انديشه شده در زمينه دفع شبهات بر دوگونه بوده‏است.**

**1 - بررسى متن و دقت در محتواى كلام و كنكاش در احتمالات گوناگون مدلول آيه. در اين روش معمولا سعى مى‏شده آيه به گونه‏اى معنا و تفسير شود كه با دانش روز مباينتى پيش نيايد و حتى تا جايى بيش مى‏رفته‏اند كه تصرف در مدلول كلام بكنند و از آن معانى متداول و مشهور در ميان مفسران اعراض كنند.**

**اين شيوه در گذشته سابقه درازى دارد و مفسران در آيات صفات خداوند مانند: خلق، رؤيت، احاطه، قدرت، در مورد واژه‏هاى ادراك بصرى، عرش، كرسى و همچنين در مورد اراده انسان و خلق افعال و جبر و اختيار به تصرف ظاهرى و تاويل عقلانى يا توضيح تفسيرى بر مى‏آمدند، و مفاد كلام را به گونه‏اى ارائه مى‏دادند تا اشكال عقلى بيش نيايد و يا تعارض ظاهرى نداشته باشد. همين شيوه در تفسيرهاى علمى متداول و مرسوم بوده و هست. مثلا در ذيل اين آيه شريفه:**

**«ان ربكم الله الذى خلق السماوات و الارض فى ستة ايام‏»(اعراف /54 و يونس /3) همانا پروردگار شما آن خدايى است كه آسمانها و زمين را در شش روز آفريده.**

**برخى از مفسران كه ديده‏ند از نظر علمى امكان ندارد جهان در شش روز آفريده شده باشد و دانش جديد سير پيدايش جهان را گسترده‏تر و طولانى‏تر از اين مى‏داند كه در اين مدت كم پديد آمده باشد، دست‏به توجيه و تفسير ديگرى در كلمه يوم زده‏اند و گفته‏اند يا منظور از روز با محاسبه گردش زمين به دور خودش نيست و به معناى دوره يا شش نوبت است و يا از آن روزهايى مى‏باشد كه قرآن مى‏گويد يك روزش برابر با هزار سال است:**

**«الله الذى خلق السموات و الارض و ما بينهما فى ستة ايام .... يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه فى يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون‏» (سجده‏4 و 5)**

**خدا كسى است كه آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دواست در شش روز آفريد ..... (او كسى است) كه كار جهان را از آسمان تا زمين اداره مى‏كند، آنگاه در روزى كه مقدارش آن چنان كه شما بر مى‏شماريد هزار سال است‏به سوى او بالا مى‏رود (23) .**

**و اگر در جايى ديگر آمده است: «الذى خلق سبع سماوات طباقا» (ملك / 3) آن خدايى است كه آسمان را هفت طبقه آفريد. با نظريه بطليموسى سازگار است و با دانش جديد مخالف، از اين معناى ظاهرى منصرف شده و در اين زمينه مفسرانى گفته‏اند منظور از سموات سبع غير از افلاك و كرات هفتگانه مطرح شده در علوم جديد است و ناظر به هفت آسمان غيبى است (24) نه منظومه شمسى.**

**2 - راه ديگر براى توجيه اين دسته از آيات، توجيه به شكل كلان است تا مساله از مقوله‏هاى تفسير علمى خارج شود.**

**در حقيقت اصحاب نظريه بازتاب فرهنگ زمانه از اين شيوه استفاده كرده و براى رفع شبهات، مساله را به طور كلى توجيه نموده و همان معانى ظاهرى و مفهوم عصر بعثت را پذيرفته و از اين جهت تصرفى نكرده و گفته‏اند:**

**درست است كه قرآن مطالبى گفته كه مطابق با علوم و باورهاى عصر بعثت و مطابق با هيئت‏بطليموسى بوده، اما اين آيات به همان معانى ظاهرى متبادر است كه با علم امروز سازگارى ندارد و بايد بدانيم كه قرآن با علم و عمد اين مسائل را گفته‏است و قرآن نخواسته فرهنگ زمان عصر بعثت را نفى يا اثبات كند، بلكه خواسته از آن ديدگاهها و باورها براى ارشاد و هدايت مردم استفاده كند.**

**بنابراين ابطال اين آرا ابطال قرآن نيست، زيرا گرفتن از فرهنگ زمانه مقتضايش انعكاس علوم همان عصر است.**

**پيامدهاى نظريه**

**اكنون با صرف نظر از پذيرفتن اين نظريه، ببينيم اگر قبول كرديم قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است، چه لوازمى را به دنبال خواهد داشت و با قبول اين نظريه بايد چه چيزهايى را در نهايت‏بپذيريم و مبناى كنكاشهاى‏تفسيرى واجتهادى‏خود قرار دهيم.**

**1 - نخستين نكته اين است كه همه آنچه در قرآن بيان شده نكات دائمى و ابدى نيستند. مطالبى كه در قرآن آمده به دو قسم جوهرى و عرضى، حقايق ازلى و ابدى و فرعى و بر گرفته از فرهنگ عصر، حقايق لاهوتى و غيبى و يافته‏هاى زوال پذير تقسيم مى‏شود. بنابراين تقسيم، جوهريها و حقايق لاهوتى، امور ثابت و غير قابل دگرگونى‏اند و امور عرضى و بر گرفته از فرهنگ‏زمانه، امكان زوال و تغيير دارند و تابع تحولات اجتماعى و علمى و فرهنگى جوامع آينده است.**

**اما معيارهاى آنها كدام است و از چه طريقى مى‏توان جوهريها و حقايق لاهوتى و امورى كه از فرهنگ گرفته نشده را از ديگر امور جدا كرد، روشن نيست و جاى بحث و بررسى مستقلى دارد.**

**2 - بنابراين نظريه و با تقسيمى كه از معارف و يافته‏هاى دينى به دست مى‏آيد، فهم ما از دين و مقولات دينى دگرگون مى‏شود. اين تئورى ما را ملزم مى‏كند آنچه در قرآن آمده بررسى كنيم. ببينيم كدام قسمت از آنها لاهوتى و زوال ناپذير و از يافته‏هاى اصلى دين و كدام مورد آنها از فرهنگ زمانه گرفته شده و طبعا محدود و مقيد به عصر خاصى است و آن كلمات قابل استناد نيستند، زيرا خداوند از بين آنها قصد جدى نداشته است.**

**اما مشكل در اينجاست كه نمى‏دانيم كدام موارد از آنها جوهرى هستند و كدام از آنها برگرفته از فرهنگ عصر. زيرا چه بسا ممكن است ما بسيارى از نكات را يافته‏هاى ازلى و ابدى بدانيم، اما با تحولات علمى و رشد انديشه اجتماعى، زمينه فراخ شدن ميزان امور عرضى فراهم گردد و از آن دسته به دسته مقابل منتقل شود.**

**بگذريم، از اينكه اين مساله زمينه تاب و پيچشهاى فراوان دارد و تفسيرهاى مختلفى را به خود مى‏گيرد يكى آن را متعارض مى‏شمارد و ديگر غير متعارض، زيرا قرآن ذو وجوه است. لذا اين تقسيم بندى هميشه ثابت نيست و همواره زمينه فراخ شدن و جابجايى موضوعات فراهم مى‏گردد.**

**چه كسى واقعا تصور مى‏كرد، روزى راز آيه شريفه (لقمان / 34) كشف مى‏شود.**

**آيه شريفه «ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فى الارحام‏» در اعصار متوالى اينطور معنا مى‏شد كه در علم به قيامت، زمان نزول باران و ذكورت و اناث بودن در رحم مادران در پيش خداست و اين موارد از علوم اختصاصى خداوند است كه ديگران را امكان دسترسى نيست (25) .**

**حال كه مساله دانش هواشناسى و علم پزشكى به درجه‏اى از رشد نايل آمده كه مى‏تواند پيش‏بينى كند كى و چگونه باران مى‏آيد، و بچه در رحم دختر است‏يا پسر، ديگر وجهى براى ذكر آن براى خدا و اختصاصى بودن مساله (طبق آنچه در روايات آمده (26) ) نيست.**

**در اينجا گرچه از سوى مفسران معاصر توجيهاتى ذكر شده، اما ممكن است طرفداران نظريه بازتاب بگويند، اين مطالب ناظر به دانستنيهاى عصر بعثت‏بوده، آنچه در اين موارد مهم است نتيجه گيرى هدايتى و اعتقادى آن است.**

**نمونه ديگر درباره آيه شريفه: «الرجال قوامون على النساء» (نساء/34) است. كه بحث زيادى در مدلول آيه از نظر برترى مرد بر زن مطرح است كه آيا ناظر به برترى در عقل و دانش، استعداد فهم، قدرت مديريت و مسائل ديگر است‏يا ناظر به امور ديگر است و از جهتى ديگر اين برترى‏ها امور ذاتى و دائمى است‏يا عرضى و قابل كسب است و مربوط به دوران و شرايط خاصى است كه زمينه عقب ماندگى و گوشه‏گيرى زن و به دور ماندن از قافله دانش بوده و تجربه مديريتى كسب نكرده است.**

**تفسير آيه بنابر مدلول كلام و تصرفهاى لفظى، روشى است كه مفسران معاصر انجام داده‏اند (27) اما براى صاحب نظريه نيز اين توجيه ممكن است مطرح باشد كه اين مساله ناظر به دوران گذشته بوده وبازتاب فرهنگ زمانه است. (28)**

**بنابراين ملاك اين تقسيم بندى پديد آمدن برخى تعارضهاى ظاهرى ميان قرآن و يافته‏هاى علمى است و اين پيامد پايان ناپذير است.**

**3 - طبعا با پذيرفتن اين تقسيم و با پشتوانه نظريه بازتاب فرهنگ زمانه، تنها در مقام تفسير جهان و توضيح جهان بينى و تصحيح دانستنيها و نگرش به پديده‏هاى جهان چنين تحليلى به كار نمى‏آيد، بلكه در دستورات عملى و در استنباط احكام اين نظريه كار خود را انجام مى‏دهد و در آيات الاحكام به گونه‏اى ديگر چهره مى‏نمايد. با بسيارى از دستورات عملى برخورد مى‏شود و دوام و اعتبار عملى خود را از دست فقيه مى‏گيرد، زيرا مى‏گويد اين احكام نمى‏تواند ناظر به همه زمانها و در تمام دورانها قابل اجرا باشد زيرا اين احكام ناظر به شرايط عصر خاصى بوده و بازتاب فرهنگ زمانه است.**

**به عنوان نمونه در جهت فهم اين پيامد به مثالى اشاره مى‏كنم. در فقه مجسمه سازى حرام شده‏است، اما در اين اواخر اين حكم ناظر به فرهنگ و باور مردم آن دوران دانسته شده بدان جهت كه بت پرستى رواج كامل داشت و مجسمه سمبل پرستش موجودى بود در حالى كه آن فرهنگ و باور عوض شده و ساختن مجسمه پلاستيكى و سنگى و فلزى در مقوله ديگرى قرار گرفته است. عروسك براى بازى بچه و مجسمه حيوانات را براى زيبايى و آفرينشهاى هنرى و مجسمه شخصيتهاى علمى و فرهنگى را براى تجليل از مقام علم و فرهنگ مى‏دانند و لذا اين حكم فقهى دگرگون يافته و حكم حرمت ناظر به آن دوران و فرهنگ تفسير شده است. (29) در اينجا آيا مى‏توان بدون مراجعه به دليل، حرمت‏مجسمه‏سازى‏چنين‏برداشتى‏كرد؟**

**4 - يكى ديگر از پيامدهاى فرهنگ زمانه اين است كه وقتى گفته مى‏شود وحى همزبانى با مخاطبين پيدا مى‏كند و از باب همراهى بسيارى از دانستنيها و باورهاى آنان را مى‏آورد و در شيوه سخن گفتن از روش آنان استفاده مى‏كند، قهرا مبانى زبانشناختى را دگرگون مى‏كند. بنابراين تفسير زبان قرآن ويژگيها و خصايص مردم آن عصر را پيدا مى‏كند و طبعا قرآن به زبان قوم نيست، قرآن زبان قوم است و هر مشخصه‏اى زبان عرب عصر بعثت داشته باشد قرآن همان مشخصه را خواهد داشت.**

**اگر فرهنگ مردم عصر جاهليت و عصر نزول قرآن، مجاز، استعاره، كنايه، تمثيل، قسم، تشبيه، رمز و دهها نوع مساله ادبى و زبانى را بر مى‏تابد، زبان قرآن نيز همين خصوصيات را دارا مى‏گردد و قرآن در موافقت‏بافرهنگ زبانى عرب در آمده و به نوعى متضمن اين امور مى‏گردد. همچنين اگر در فرهنگ توده مردم عرب به هنگام سخن گفتن مبالغه، مسامحه و مماشات با باورها و معلومات عصر راه يافته، چنين وضعيتى نيز در زبان قرآن سرايت مى‏كند و قرآن در شيوه اداى مطالب و طرح موضوعات چنين خصوصيتى را داراست و به هنگام تعبير اين شيوه را به كار مى‏برد. (30)**

**گرچه گفتن چنين پيآمدى چه بسا آسان به نظر مى‏رسد، اما حقيقتا پذيرش اين نتيجه، مسائل فراوانى را دچار واژگونى مى‏كند و در شيوه تفسير و استنباط احكام دگرگونى بسيارى را به وجود مى‏آورد. بايد قبول كرد زبان قرآن تا حدودى عدم صراحت دارد و واقع نمايى آن در پاره‏اى از مواضع محل ترديد است. به طورى كه در زبان خصلت تمثيلى و كنايى و عرفى مردمى غلظت و وسعت‏بيشتر مى‏يابد، و مجاز گويى در آن شيوه‏ها پيدا مى‏كند، مفاد ظاهرى آن از مراد اصلى متكلم دورتر خواهد افتاد و امر تاويل جواز بيشترى خواهد يافت. (31)**

**5 - از نتايج ديگرى كه با قبول اين نظريه و فرض زبانشناختى مطرح است، دگرگونى در شيوه تفسير و استنباط از قرآن است.**

**در اين صورت، قرآن به مثابه يك زبان عرفى ساده بر خورد مى‏شود و كند و كاوهاى لفظى و زير و رو كردنهاى مدلول كلامى و بررسى احتمالات و موشكافيهاى ادبى بى معنا خواهد بود.**

**همچنين تصورهاى بسيار متفاوت در زمينه بحثهاى معنى شناسى حاصل مى‏گردد. در فرض همزبانى وحى با مخاطبين عرب و فرض خصلت كنايى، تمثيلى، مجازگويى براى آيات، روش مفسران ادبى و بيانى غلط و خارج از مدار كلام است و كنكاشهاى واژه‏شناسى، قرائن لفظى و حالى و مقالى بى معنا خواهد بود. دقتهاى ادبى، توجه به تقديم و تاخير كه چرا اين واژه را مقدم بر آن واژه داشت و آن واژه مؤخر، بيهوده است.**

**اگر قرآن گفته‏است: «ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا» (اسراء/36) اگر قرآن سمع را بر بصر مقدم مى‏دارد، حاكى از اهميت قوه شنوايى بر بينايى نيست (32) و اين دقتهاى لفظى در يك زبان عرفى بى‏معناست. زيرا كسى كه مى‏گويد زبان قرآن، زبان قوم است (نه به زبان قوم است) جست و جوى معناى ظاهرى صحيح براى پاره‏اى از آن بيهوده مى‏نمايد، و او را وا مى‏دارد كه غرض را بگيرد و از تطبيق جزء به جزء آيات با حقيقت چشم بپوشد و از زبان دين انتظار نداشته باشد كه بتواند بار فنى، علمى و تخصصى را حمل كند (33) .**

**اشكالات عمده نظريه**

**اكنون پس از بحثى طولانى در توضيح و تحليل نظريه و تفاوت اين ديدگاه با نظريات ديگر و نشان دادن جلوه‏هايى از بازتاب فرهنگ زمانه در تفسير آيات و پيامدهاى آن به اشكالات عمده اين نظريه مى‏پردازيم:**

**به نظر ما اين نظريه از جهات گوناگون داراى اشكال است و كسى كه براى حل برخى شبهات قرآن به اين نوع تفسير از آيات، دست مى‏زند نه تنها آن مشكلات را دفع نمى‏كند، بلكه اشكالات ديگرى را به وجود مى‏آورد.**

**1 - ناساز گارى با اهداف رسالت**

**نخستين اشكالى كه به نظريه پردازان بازتاب فرهنگ زمانه متوجه است اين است كه نظريه با اهداف كلى انبيا سازگارى ندارد. زيرا برداشت اين پژوهشگران از آيه شريفه: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم‏» (ابراهيم / 4) هيچ فرستاده‏اى را جز به زبان قوم خويش نفرستاديم تا آن را براى ايشان بيان كند. كه به زبان قوم بودن به معناى در قالب فرهنگ قوم بودن است چون زبان هر قوم آينه تجلى فرهنگ و معتقدات، تئوريها و جهان بينى آن قوم است.**

**اما حقيقت اين است كه اين هم لسانى با قوم نيست، بلكه همراهى با قوم وهم فرهنگى با قوم است. البته همراهى با قوم تا آنجا كه همدلى با خواسته‏هاى به حق و دريافتهاى درست آن ملت‏باشد، مشكلى به وجود نمى‏آورد. اما آنجا كه همراهى با امور باطل و خلاف واقع در اعتقاد و حقيقت عالم باشد، هرگز با اهداف مقدس رسالت‏سازش ندارد.**

**آيا پيامبران خدا فرستاده شده‏اند تا ضمن دعوت مردم به خير و صلاح بافرهنگ و معتقدات و پندارهاى باطل قوم‏شان همراهى و هماهنگى كنند؟ (34) اگر چنين است پس آن همه منازعه و مخالفت و جنگ و جدال اقوام با پيامبران بر سر چه بوده و چرا با ايشان ستيزه مى‏كردند؟**

**قرآن كريم زبان را به وصف عربيت موصوف كرده و فرموده است: «نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربى مبين‏»(شعراء/193- 195)آن را روح الامين (جبرئيل) به زبان عربى روشنى بر دل تو فرود آورد تا از بيم دهندگان باشى.**

**نفس آرا و معتقدات را چگونه مى‏توان به عربى مبين وصف كرد؟ آرا و معتقدات از مقوله معنا شمرده مى‏شوند نه از مقوله لفظ تا بتوان آنها را به عربى مبين توصيف كرد. وانگهى، تعليل «ليبين لهم‏» نشان مى‏دهد كه فرستادگان خدا به زبان قوم خود سخن مى‏گويند تا بتوانند حقايقى را كه روشن نبوده بر ايشان توضيح دهند نه آن كه معتقدات و جهان بينى غلط اهل جاهليت را براى آنان بيان كنند و گمراهى آنان را در آن زمينه‏ها تاييد و تقويت كنند. (35)**

**از سوى ديگر، ما در آغاز بحث‏به مناسبت احتمالات گوناگون اين آيه سخن گفتيم و اشاره كرديم كه يكى از احتمالات درباره لسان قوم - افزون بر لغت و الفاظ قوم - رعايت‏سطح درك عامه مردم و مخاطبين است. پيامبران توافق سطح درك عامه بشر را لحاظ كرده و مفاهيم غيبى را به گونه‏اى بيان نموده كه مردم از شنيدن آنها آشفته خاطر نشوند.**

**آن معانى در ذهنها نامانوس جلوه نكند و شكل غريبى تبلور نيابد، ولى ميان تصور رعايت زبان قوم با تصور رعايت فرهنگ قوم، فاصله بسيار است.**

**بنابراين، ميان اينكه بگوييم زبان وحى مبتنى بر انتقال حقايق هستى براى بشر به اندازه درك و توان و استعداد آنهاست (كه اين موافق با رسالت پيامبران و نقش نبى است) و اينكه بگوييم زبان وحى چون بازتاب زبان و فرهنگ بشرى است و نازله عربى صبغه عربى دارد و پراز باورها و دانستنيهاى اوست، تفاوت وجود دارد، باورهايى كه در مدتى خاص صحيح به نظر مى‏رسند و پس از مدتى ابطال مى‏شود و خلاف بودنشان آشكار مى‏شوند و دانستنيها تبديل به جهل مركب مى‏گردند. چنين توصيفى از آورده‏هاى نبى با اهداف رسالت ناسازگار و با هدايت تنافى دارد.**

**2 - تنافى با قداست قرآن**

**نظريه بازتاب فرهنگ زمانه با قدسيت قرآن تنافى دارد، زيرا لازمه اين ديدگاه، اينست كه قرآن از باطلها و دروغها براى ابلاغ و جا انداختن پيام خود استفاده كرده است. (معاذ الله)**

**اينكه بگوئيم (بر فرض) جنى و ملائكه‏اى نبوده اما قرآن براى خوش آمد مردم چنين چيزهايى را گفته است. با اينكه مى‏دانسته زمينى كروى شكل است و به دور خورشيد مى‏چرخد، از باب همراهى با مردم نظريه متداول عصر خود (هيئت‏بطلميوسى) را مطرح كرده‏است. با اينكه مى‏دانسته جنى نيست، اما از جن سخن گفته‏است.**

**قهرا قرآن از دانستنيهايى استفاده نموده كه علم نبوده، جهل بوده، واقعيت نداشته و واهى بوده است. حق نبوده باطل را ترويج كرده و حقيقت نداشته خرافه‏ها را مطرح كرده‏است.**

**چگونه مى‏توان قائل به آسمانى بودن كتابى شد و آن را از سوى خدايى دانست كه عالم به نهان و آشكار جهان است (فرقان/ 6) اما براى ابلاغ و جا انداختن معنويات، از معلومات و باورهاى باطل استفاده كرده، عواطفى را تحريك كرده كه دروغ و بى‏جاست، سخنانى را تكرار نموده كه در آينده بطلانش آشكار مى‏شود.**

**اگر صاحبان اين نظريه مى‏گفتند قرآن سخنش را به گونه‏اى بيان كرده كه مردم آن عصر باورهاى خود را با آن سخنان تطبيق مى‏داده‏اند، اشكالى نداشت. همچنين اگر مى‏گفتند، سطح و قالب كلام خداوند به گونه‏اى است كه شارحان و مفسران قرآن، كلام را به دانستنيهاى عصر خود انطباق داده‏اند باز حرفى نبود، يا مى‏گفتند مردم با شنيدن قرآن تضادى ميان باورها و دانستنيهاى خود با آن آيات احساس نكرده‏اند، سخن نا معقولى نبود. يا مى‏گفتند فصاحت و بلاغت و رعايت اقتضاى حال چنين ايجاب مى‏كرد كه قرآن چنين سخن بگويد و معانى كلام چند پهلو برداشت‏شود، باز مشكلى ايجاد نمى‏نمود.**

**اما اينكه بگويند: مثلا چون جن و پرى در ادبيات قوم عرب از رواج كاملى برخوردار بوده، قرآن كريم سوره‏اى به نام جن آورده و در شرح حال ايمان آوردن بعضى از آنها و استماع مجذوبانه آنان، آيات را نازل كرده حال آن كه بعيد است علم يا عالم امروز قايل به وجود جن باشد (36)**

**باز ممكن است ميان تصور مردم آن عصر از جن با بينشى كه قرآن از اين موجود ارائه مى‏دهد، متفاوت باشد، يا درباره قدرت جن اعتقاداتى داشته‏اند كه با واقعيت مطابق نبوده (كه اتفاقا قرآن مواردى از آن را نفى كرده‏است) (انعام/100) و نقشى را براى جن قائل بوده‏اند كه درست نبوده است، اما چه شما از اين موجود درك درستى پيدا كنيد يا نكنيد، قرآن موجودى به نام جن را پذيرفته و تثبيت كرده است و كسى كه به قرآن معتقد باشد نمى‏تواند اين همه آيات قرآن را ناديده بگيرد و بر فرهنگ زمانه حمل كند.**

**البته اشكالات موردى نسبت‏به اين نظريه فراوان است. مثلا درباره همين جن كه چنين گمان شده از باب همراهى با فرهنگ زمانه در قرآن مطرح شده وگرنه چنين موجودى واقعيت ندارد و علم چنين موجودى را تاييد نمى‏كند، مى‏گوئيم اتفاقا علم امروز منكر وجود جن نيست درباره وجود جن ساكت است. دانش امروز نمى تواند دليلى بياورد كه چنين موجود نامرئى وجود ندارد. صرف سكوت علم نسبت‏به اين موجود يا عاجز بودن از درك آن نمى‏توان وحى الهى را انكار كرد و آن را جزو باورهاى قوم عرب دانست و گفت قرآن از باب مماشات با فرهنگ جاهليت‏بدين گونه از جن و احوال او سخن به ميان آورده است.**

**از اين گذشته، اعتقاد به وجود جن محدود به محيط جزيرة‏العرب نمى‏شود تا بازتاب فرهنگ قوم باشد، بلكه اعتقاد به جن در تمام اديان مطرح است. (37) در كتاب مقدس بارها و بارها سخن از جن رفته است. (38) قرآن در داستان‏هاى بسيار به جن اشاره دارد. مثلا در قصه حضرت سليمان آمده كه جنيان براى او كار مى‏كرده‏اند. (سوره سبا/ 12 - 14).**

**آيا مى‏توان گفت قرآن از باب همراهى با فرهنگ قوم اين داستان را براى حضرت سليمان ساخته‏است؟**

**ثانيا: مگر ملاك صحت معارف دينى، گواهى علم محدود امروز است تا آنچه را علم به صحت آن گواهى نداد جزو فرهنگ عاميانه و خرافات آن عصر بشماريم؟ مگر علم امروز از راه تجربه به وجود فرشتگان و معجزات پيامبران و برزخ و دوزخ و بهشت، اصحاب اعراف و مانند اين امور به نتيجه رسيده و آنها را تصديق كرده است. قرآن داستان سخن گفتن سليمان با پرندگان و مورچگان را نقل مى‏كند (نمل 16 - 22) قرآن در سوره نمل از مردى ياد مى‏كند كه با يك چشم زدن تخت ملكه سبا را در نزد سليمان حاضر كرد (نمل / 40) آيا دانش امروز اين مكالمه و اين جابجايى حيرت انگيز و خلق الساعه را توجيه علمى مى‏كند؟ پس هرچه انبيا خبر دادند، نبايد به دنبال اثبات علمى و تجربى آن بود و هر جا گير داشتيم‏نقل‏آن راحمل برفرهنگ‏گذشته بدانيم.**

**حقيقت جن و خصوصيات آن براى ما روشن نيست، اما برخى آثار آن گاه در نزد افرادى مشهود است. قرآن اجمالا مى‏گويد از نار آفريده شده است (حجر/ 27)اما اين نار چيست؟ چگونه عمل مى‏كند، تفاوتش با موجودى كه از خاك آفريده شده در كجاست، روشن نيست. شايد در آينده اين حقايق براى انسان كشف شود.**

**بنابراين، به صرف سكوت علم، حمل كردن اين همه آيات بر باور عمومى عرب مشكلى را حل نمى‏كند. تنها در جايى كه ظاهر آيه‏اى با علم قطعى و دليل عقلى قطعى موافق نباشد، مى‏توان از ظاهر دست كشيد و آن را تاويل كرد، اما در هر حال توجيه قسمتى از قرآن به فرهنگ زمانه با قدسيت قرآن منافات دارد.**

**البته درباره اين مقولات قرآن باز سخن خواهيم گفت و در شرح اين اخبار مطالبى را مى‏آوريم، تنها چيزى كه دوباره تاكيد مى‏كنيم، اين است كه قرآن از باب مماشات با فرهنگ جاهليت امور غير واقعى را واقعى نگرفته است.**

**3 - نتيجه معكوس در تبليغ به جاى دفع اشكال**

**نظريه پردازان بازتاب فرهنگ زمانه براى دفع شبهاتى از قبيل قرآن با علم مخالف است و احكام و تعاليم قرآن مناسب با اين عصر نيست، پاسخ داده‏اند كه عمده دستورات قرآن جنبه كلى و آرمانى و در جهت اصلاح اعتقاد و اخلاق است و تنها بخشى از آنها اين مشكل را دارد و آنها را هم خداوند با علم و عمد در قرآن جاى داده و از باب همراهى بوده است. اگر قرآن به علوم و دانستنيهاى آن عصر اشاره كرده است، اگر مطالب آن در باب خلقت آسمان و زمين بر خلاف كشفيات قطعى جديد و مطابق با هيئت‏بطلميوسى است، درباره نظريات فيزيك و شيمى مطالبى گفته كه اكنون بطلانش آشكار است، براى ارتباط بر قرار كردن‏باقوم‏وكسب‏موفقيت‏درتبليغ بوده است.**

**از اين باب چنين سخن گفته تا ذهن قوم آشفته نشود و سخنى نگويد كه آنها نفهمند. مثلا در اين آيه شريفه:**

**«حتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فى عين حمئة‏» (كهف/ 86)تا آنگاه كه به غروبگاه خورشيد رسيد به نظرش آمد كه خورشيد در چشمه‏اى گل آلود و سياه غروب مى‏كند.**

**گفته‏اند: چنين بر مى‏آيد كه ذوالقرنين به جايى رسيد كه آن جا خورشيد در يك چشمه گل آلود غرب مى‏كند و اين نوعى همسويى و همراهى است‏با اين اعتقاد قدما كه يك چاهى است در مغرب كه خورشيد در آن فرو مى‏رود و سپس دوباره بر مى‏خيزد.**

**اين نوع بيان تداعى آشكارى است‏بر آن اعتقاد گذشتگان كه زمين ايستاده است و خورشيد حركت مى‏كند و در نهايت در چاهى غروب مى‏كند (39) .**

**خوب، اين نويسنده محترم تاكيد دارد كه اگر قرآن موافق فرهنگ قوم سخن مى‏گويد، مى‏خواهد نهال سخن حق و پيام نوى خود را در ضمير فرهنگى آن قوم بكارد. از فرهنگ و ادبيات و تاريخ و نوع معيشت آنان در ابلاغ و جا انداختن پيام و سخن خود سود جويد (40) .**

**اما واقعيت اين است‏حضرات اشكالى را دفع كرده‏اند، اما اشكالاتى را به جاى گذارده‏اند. درست است كه اگر چنين گفتيم از اين جهت‏خيال خودمان را راحت كرده‏ايم، اما اين نوع سخن گفتن تنها براى دورانى خوب است كه آن دانستنيها و باورها دگرگون نشود، ولى اگر با طى دوران معلوم شد كه آن مطالب قطعا باطل است، ديگر نه تنها ابلاغ و جا انداختن پيام با مطالب خلاف ميسر است، بلكه چون در قالب علومى مطرح شده كه باطل بودنش روشن شده، موجب آشفتگى، بى‏اعتقادى و بى اعتبارى به قرآن مى‏شود و نتيجه معكوس مى‏دهد. آيا خلاف‏گويى تخم ترديد و بى اعتبارى را در ساير مسائل و قضاياى اعتقادى و اخلاقى نمى‏كارد؟ نمى‏گويند اين چگونه خداوند آگاه به سر و خفيات است (فرقان/ 6). كه مطالبى را كه يك روز باطل بودنش آشكار مى‏شده، بيان كرده و خواسته با امور باطل و خلاف واقع نتيجه حق بگيرد ومردم را هدايت كند؟!**

**اما در مورد آيه‏اى كه به عنوان مثال ذكر شده، اين نويسنده محترم كه خود بارها در مقاله‏اى كه از او مطلب را ذكر كرده‏ايم از استعارات قرآن سخن گفته است، اما فراموش كرده‏است كه اين تعبير استعاره و صرفا تشبيهى است درباره غروب قرص خورشيد نه از باب همراهى بانظر قدما وفرهنگ زمانه.**

**قدما هم از آن دور دورها معتقد بودند كه خورشيد، يكى از افلاكى است كه نزديك شدن به آن ممكن نيست و حرارت آن فوق آن است كه خودش بتواند نزديك بيايد، تا چه رسد به اينكه در چشمه‏اى گل آلود در زمين آن هم در زمينى كه بسيار كوچكتر از خودست، مخفى شود و داخل در چشمه‏اى گردد و سپس روز بعد سر از آب در آورد.**

**اگر پيش از اسلام اين ديدگاه رواج داشته، دست كم در عصر رسالت چنين عقيده‏اى مطرح نبوده‏است. اين تعبير قرآن فقط تشبيهى است‏براى نشان دادن مشرق و مغربى كه ذوالقرنين درنورديده است (41) . تشبيه به دريا نوردى كه خورشيد را در دريا مى‏بيند كه چگونه در آبهاى دريا فرو مى‏رود ناپديد مى‏شود و سپس صبحگاهان دوباره و اين خورشيد از مشرق دريا بيرون مى‏زند (42) . بنابر اين، نياز به چنين توجيهاتى نيست كه بگوييم قرآن وافق فرهنگ قوم سخن گفته تا نهال سخن حق را با اين اباطيل در ضمير فرهنگى آن قوم بكارد و از فرهنگ و تاريخ در ابلاغ و جا انداختن پيام و سخن خود سود جويد.**

**4 - تنافى با آيات قرآن كريم**

**صرف نظر از اشكالات گذشته بويژه تنافى نظريه بازتاب، با قدسيت قرآن، اين تئورى با آيات قرآن سازش ندارد. اگر قرآن قول فصل است، فيصله دهنده ميان حق و باطل است، در بيان خود جدى است (طارق/ 13 - 14) از روى هوا و هوس سخن نگفته است (نجم/ 3)، معنا ندارد سخنى را بگويد كه باطل باشد و طبق نظريه و اعتقاد باطل استنتاج هدايتى و تربيتى كند.**

**قرآن به مناسبتى ديگر مى‏گويد: «ما كان حديثا يفترى و لكن تصديق الذى بين يديه و تفصيل كل شى‏ء» (يوسف/ 111) قرآن سخنى نيست كه به دروغ ساخته شده باشد، بلكه تصديق آنچه است كه پيش از آن بوده و روشنگر هر چيزى است.**

**همچنين قرآن مى‏گويد: «انه لكتاب عزيز لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم عليم‏» (فصلت/41 - 42) به راستى آن كتابى ارجمند است، از پيش روى آن و از پشت‏سرش باطل به سويش نمى‏آيد. وحى نامه‏اى است از حكيمى ستوده.**

**پس چگونه مى‏تواند مطلب بى اساسى را بگويد، سخن دروغى را ساخته باشد، باور باطلى را طرح كرده باشد. از قصه‏هاى دروغ و باورهاى باطل استنتاج هدايت و تربيتى كند. اگر قرآن تصديق مطالب حق پيشينيان و روشنگر راه صحيح است نيازى به چنين مطالبى ندارد.**

**از سوى ديگر ، قرآن كريم يكى از برنامه‏هاى اساسى‏اش مبارزه با آراى خرافى و عقايد باطل دوران جاهليت‏بوده‏است. در راستاى اين مبارزه، بارها از جاهليت‏به زشتى ياد مى‏كند، گذشته مسلمانان را ياد آورى مى‏نمايد، اعتقادات باطل آنان را نكوهش مى‏كند و مى‏گويد:**

**«افحكم الجاهلية يبغون و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون‏» (مائده / 50) آيا حكم جاهليت را مى‏جوييد؟ براى گروهى كه باور دارند،حكم چه كسى ازحكم خدابهتر است.**

**قرآن كريم در آيات بسيارى به اعتقادات رايج عصر خود حمله مى‏كند. اين اعتقادات برخى مربوط به اصول دين و توحيد است و بسيار طبيعى است كه به آنها حمله كند، مانند آنچه كفار از ذبح چهارپايان براى بتها نصيبى معين مى‏كردند (انعام / 136) يا براى خدا شريكانى از جن قرار مى‏داند (انعام / 100). برخى از آنها مربوط به نگرش در جهان بينى‏ها و باورهايى بود كه از جهان داشتند، بدون آنكه از اصول اعتقادى باشد و نفى آنها در ظاهر ضرورى به نظر برسد، با همه اينها قرآن مبارزه مى‏كند.**

**به عنوان مثال: كفار ملائكه را مؤنث مى‏دانستند;**

**«و جعل الملائكه الذين هم عباد الرحمن اناثا» (الزخرف / 19) و فرشتگانى را كه خود، بندگان خداوند رحمانند دختران او پنداشتند (43)**

**اما جالب تر و حساس‏تر در مورد ديدگاههاى مشركين در قسمت احكام است. قاعدتا اين همراهى با مشركين بايد با مسامحه بيشترى باشد، در صورتى كه قرآن در موارد بسيارى به ميدان آمده‏است. مثلا اعراب عصر پيامبر درباره ذبح برخى از چهار پايان بويژه شتران گمان مى‏كردند خدا آن را ممنوع كرده است، قرآن در اين زمينه پا به ميدان مى‏گذارد و تاكيد مى‏كند كه چنين چيزى نيست:**

**«ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام و لكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب‏» (مائده / 103) خدا چيزهايى را ممنوع نكرده‏است از قبيل بحيره (ماده شترى كه پنج‏بار زاييده و پنجمين آن ماده باشد) سائبه (ماده شترى كه دوازده بچه زاييده) و حام (حيوان نرى كه براى آبستن حيوانات ماده استفاده مى‏شده و چون ده بار از آن استفاده مى‏كردند، آن را آزاد مى‏نمودند) ولى كسانى كفر ورزيدند و بر خدا دروغ بستند (و گفتند آنها را حرام كرده‏است) .**

**يا در عصر جاهليت پسر خوانده‏ها را پسر خود مى‏دانستند.**

**خوب، اين مساله ظاهرا نبايد آنچنان مهم باشد كه قرآن آن را با تفصيل بيان كند، دست كم نبايد از نظريات خرافى و گمراه كننده اين آقايان مهمتر باشد، اما با همه اينها قرآن در اين حد با آن مبارزه مى‏كند و به پيامبر دستور مى‏دهد، عمدا كارى بكند كه اين سنت در جامعه اسلامى نباشد:**

**«و ما جعل ادعيائكم ابنائكم‏» (احزاب/4) خدواند پسر خواندگانتان را پسران واقعى شما قرار نداده‏است «ادعوهم لابائهم هو اقسط عند الله‏» (احزاب / 5) آنان را به نام پدرانشان بخوانيد، اين امر در پيشگاه خدا به عدالت نزديكتر است**

**«فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها لكى لا يكون على المؤمنين حرج فى ازواج ادعيائهم اذا قضوا منهن وطرا» (احزاب/37) پس چون زيد از آن زن كام برگرفت و او را ترك گفت وى را به نكاح تو در آورديم تا در آينده در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسر خواندگانشان مشقت و حرجى نباشد و پس از طلاق بتوانند ازدواج كنند.**

**همچنين رسمى در جاهليت‏بوده كه هر كس به زنش مى‏گفت پشت تو بر من همچون پشت مادرم باشد، همسرش بر او حرام مى‏شد. قرآن اين رسم را باطل مى‏كند و سوره‏اى به نام مجادله در توصيف و تبيين مساله نازل مى‏كند و در جايى ديگر مى‏گويد:**

**«ما جعل ازواجكم اللائى تظاهرون منهن امهاتكم‏» (احزاب / 4) خداوند آن زنانى را كه ظهار كرديد، مادران شما قرار نداده‏است.**

**از اين موارد كه اسلام با جاهليت و سنتها و رسوم باطل مبارزه كرده است فراوان به چشم مى‏خورد. اين مساله اختصاصى به عقايد و احكام عبادى و شريعت ندارد، حتى گاه با دستورات اخلاقى با عادات نا پسند آن عصر مبارزه كرده و مسلمانان را به اخلاق نيكو و رفتار شايسته دعوت نموده‏است، مثلا جاى دادن افراد در مجالس (مجادله / 11)، بلند صحبت نكردن و جار نزدن از بيرون خانه (حجرات / 2 - 4) و دهها مساله ديگر از اين قبيل است و صرفا دستوراتى بوده كه رفتار مقابلش در جاهليت مرسوم بوده و قرآن توصيه اخلاقى كرده است.**

**حال سخن اين است، قرآنى كه اين قدر حساسيت دارد تا با عقايد خرافى و باورهاى عصر جاهليت و رسوم اخلاقى زشت در اشكال مختلف آن مبارزه كند، باطل بشمارد، اوهام و خيالات معرفى كند; چگونه مى‏شود نسبت‏به باورها و دانستنيهايى از عصر جاهليت اشاره كند و بپذيرد و از آنها براى هدايت مردم استفاده كند. و حال آن كه خداوند عليم حكيم مى‏داند پس از زمانى اين باورها باطل بودنش روشن مى‏شود و تاثير منفى بر جوامع مى‏گذارد و آنان را نسبت‏به عقايد حقه هم سست و بى اعتقاد مى‏كند.**

**باز گفتيم و تاكيد مى‏كنيم، ممكن است كسى بگويد مردم عصر پيامبر از اين آيات چنين مى‏فهميده‏اند، اين اشكالى به ساحت قرآن پديد نمى‏آورد و قدسيت قرآن در جاى خود محفوظ خواهد بود چون تداعى ذهنى در فهم قرآن و انتظار طبيعى مخاطب از كلام امرى است‏بسيار طبيعى. معمولا اگر كسى باورى و پيش ذهنيتى نسبت‏به خبرى و دانشى داشته باشد، به طور طبيعى سخن قائل را باخبر و دانش خود مطابقت مى‏دهد، و چه بسا نوع تعبير قرآن و بكار گيرى واژگان تعمدى و در اين تداعى ذهنى و گرايش فكرى مؤثر باشد، اما بسيار فرق است‏بين اينكه بگوييم قرآن از باب همراهى با فرهنگ قوم و براى اينكه در قالب فرهنگ قوم تجلى كند، اين مطالب موهوم و باطل را بيان كرده‏است و از آنها در جهت هدايت و جا انداختن پيام استفاده برده‏است و بين اينكه بگوييم قرآن مطلب درستى را گفته ولى فهم مردم آن عصر بيشتر از اين اجازه نمى‏داده و بهتر از آنچه مى‏دانستند نمى‏فهميده‏اند.قرآن به رعايت مقتضاى حال و مناسب حال مخاطبان، كلام را بگونه‏اى در افكنده كه در ظاهر با دانستنيهاى آنها در تعارض نباشد.**

**بنابراين، نتيجه گيرى كنيم، قرآنى كه در حق خودش گفته است:**

**«لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه‏» (فصلت / 42) باطل از پيش و از پشت‏سرش به سويش نمى‏آيد.**

**يعنى به هيچ وجه باطلى در آن راه نيافته، معنا ندارد نظريات و عقايدى را بياورد كه باطل است و به باورها و دانستنيهايى تكيه كند كه در كنه خود قابل قبول نيست، ولى مردم آن عصر قبول مى‏كرده‏اند، و گرنه با آيات صريح قرآن در توصيف خودش سازش ندارد.**

**5 - مقايسه قرآن با تورات و انجيل**

**يكى از خبطهاى برخى قائلان نظريه بازتاب فرهنگ زمانه، مقايسه قرآن با كتاب مقدس و راه حلهاى پيموده شده در آن كتاب است. (44)**

**مى‏دانيم كه در كتاب مقدس بويژه در انجيل‏هاى چهار گانه تعارضهاى آشكار بسيار در زمينه‏هاى تاريخى و جغرافيايى و گزارش حوادث مربوطه به حضرت عيسى‏عليه السلام نقل شده‏است، و از دير ايام براى توجيه اين تعارضها راه حلهايى بيان شده است (45) . اما يكى از موارد قابل توجه درباره تورات و انجيل موارد تباين آنها با علم انسانشناسى، انديشه‏هاى اجتماعى و تحولات علوم است. اين حقيقت مورد تصديق بسيارى از مسيحيان معتقد به كتاب مقدس واقع شده است. به عنوان نمونه موريس بوكاى نويسنده معاصر، كه از طريق بررسى واقع بينانه متون به نقد عهد قديم و انجيل پرداخته و انجيلها را با قرآن مقايسه كرده معتقداست; انجيلها با احاديث پيامبر برابرى مى‏كند زيرا كتاب مقدس مجموعه گزارشهاى معنوى از وحى بشمار مى‏آيد (46) . لذا او از چند جهت قرآن و انجيلها را باهم مقايسه مى‏كند: اولا; انجيلها دهها سال پس از وفات عيسى به رشته تحرير در آمده‏اند، ثانيا; مصنفان چهار انجيل رسمى شاهدان وقايعى كه نقل مى‏كنند نبوده‏اند. ثالثا; در ميان انجيلهاى فراوانى كه عدد آن را تا صد شمارش كرده‏اند فقط چهار انجيل را قانونى اعلام كرده و دستور داده اند كه ديگر انجيلها را جمع آورى كنند و آنان را جعلى بدانند. رابعا; ميان همين انجيلهاى چهار گانه تناقضهاى متعدد درباره خيلى از موضوعها وجود دارد.**

**مسيحيت فاقد يك متن وحى تثبيت‏شده همزمان است، در صورتى كه قرآن بيان وحيى است كه با واسطه فرشته مقرب به محمدصلى الله عليه وآله وسلم نازل مى‏شده و بلا فاصله توسط مؤمنينى به رشته تحرير در آمده و در حافظه نگاهداشته مى‏شده و موقع نمازها مخصوصا در ماه رمضان تلاوت مى‏گرديده است. وحى مسيحى تنها مبتنى بر شهادتهاى متعدد و غير مستقيم است، زيرا ما هيچگونه شهادتى كه از يك شاهد عينى زندگى عيسى‏عليه السلام رسيده باشد در دست نداريم (47) .**

**از سوى ديگر وى درباره كتاب مقدس مى‏نويسد: توسعه علوم در غرب وجود اختلافاتى را ميان كتاب مقدس و علم بوجود آورده تا آنجا كه براى مفسران كتاب مقدس و دانشمندان علوم طبيعى وضع دشوارى پديد آورد، زيرا از جهتى نمى‏توان پذيرفت كه يك وحى خداوندى بتواند امر كاملا ناصحيحى را بيان كند و از جهتى جز يك امكان آشتى منطقى باقى نمى‏ماند و آن پذيرفتن ساختگى بودن عباراتى از كتاب مقدس است كه پديده‏هاى غير قابل قبول را شرح مى‏دهد (48) .**

**به عنوان نمونه نمى‏توان واقعيت متن عهد قديم را درباره آفرينش انسان كه با يك سلسله انساب و تواريخ به دست مى‏دهد و طى آن مبدا انسان را تا حدود سى و هفت قرن پيش از عيسى مى‏داند موافق باعلم دانست. انجيلها را هم كه باز مى‏كنيد از همان آغاز با موضوع سلسله نسب عيسى در مساله پيچيده‏اى فرو مى‏رويد. زيرا متن انجيل متى در اين خصوص با متن انجيل لوقا تفاوت بارزى دارد و متن اخير با معلومات جديد درباره قدمت انسان روى زمين به طور واضح نا سازگار است (49) .**

**بر اساس اين نكته مهم، اين حقيقت پذيرفته شده است كه عهدين يعنى تورات و انجيل، دست كم بخشهايى از آن توسط ياران، علاقمندان و افراد مختلف به دست آمده است كه با نقل شفاهى و گزارش تجربيات، گردآورى و تدوين شده‏است، لذا اين گفته‏ها عين وحى و متن كلمات خداوندى نيست. باز به عنوان نمونه گزارشى هر چند كوتاه و گزيده شده درباره اين تحقيقات نقل مى‏كنيم:**

**«عهد عتيق كلكسيونى است از كتب باء;ء درازى نا برابر و انواع متفاوت كه در طول نه قرن بر اساس اخبار شفاهى به چند زبان نوشته شده و بسيارى از اين كتابهابه تبعيت از پيش آمدها يا الزامات خاص گاهى در زمانهاى خيلى دور از هم تصحيح و تكميل شده‏اند.**

**يهوديت و مسيحيت در طى قرنهاى متمادى خود موسى را مصنف تورات مى‏دانستند، اما امروزه اين مطلب مطلقا متروك شده و همه كس با آن موافق است، زيرا در اسفار خمسه در سفرتثنيه (12 - 5 و 34) سخن از شرح مرگ و مراسم پس از حيات موسى‏عليه السلام است‏خبرهاى ديگرى كه درباره عهد قديم گفته شد مانند اشكالات زمانى، مكررات، بى‏نظمى حكايات و تفاوتهاى انشاء همه نشان مى‏دهد كه در يك تاريخ نوشته نشده و در دورانى بس طولانى به نگارش در آمده‏است‏» (50) .**

**درباره انجيل نيز همين وضع كم و بيش صادق است. زيرا انجيلهاى چهارگانه احتمالا در دهه‏هاى آخر سده يكم ميلادى به يونانى نوشته شده و كهنترين نسخه خطى باقيمانده و نسبتا وزين به سده چهارم تعلق دارد. درباره انجيل مرقس اكنون به اثبات رسيده كه قسمتهايى كه شرح مى‏دهد: عيسى پس از رستاخيز بر حواريون خود ظاهر گرديد و سپس به آسمان برده شد، كار نويسنده بعدى است و از انجيلهاى ديگر اقتباس شده است.**

**درباره انجيل متى كه از همه بيشتر به انجيل مرقس شباهت دارد، نه دهم روايت مرقس در آن ديده مى‏شود و نيمى از واژه‏هاى مرقس را عينا به كار گرفته است. ترديدى نيست كه يكى از ديگرى رونويسى شده است.**

**از اين گذشته مواردى هست كه ميان اين دو انجيل تعارض روشن وجود دارد. از سوى ديگر متى مى‏گويد عيسى در زمان زمامدارى هيروديس به دنيا آمد، در حالى كه هيروديس اول پادشاه دست نشانده روميان در فلسطين، چهار سال پيش از ميلاد مسيح درگذشت. متى مى‏گويد عيسى در بيت لحم به دنيا آمد اما مى‏داند عرف و سنت وى را از ناصره در جليل مى‏پندارند. در انجيل لوقا مساله، اندكى تفاوت پيدا مى‏كند، لوقا ظاهرا چيزى از بابت زادگاه عيسى نمى‏گويد و درباره ميلاد عيسى داستانى غير از داستان متى را تعريف مى‏كند. همچنين درباره خطبه بزرگ عيسى، بر خلاف متى، خطبه در بيابان ايراد مى‏شود نه بر فراز كوه، و مضمون آن هم با مضمون متى تفاوت فاحش دارد، گذشته از آنكه بخش بزرگى از انجيل لوقا شامل وقايع و اظهاراتى است كه در مرقس و متى يافت نمى‏شود، گزارش رستاخيز آن با مرقس و متى تفاوت بسيار دارد. انجيل يوحنا كه ديگر شباهتش با انجيلهاى پيشين بسيار كم است. يوحنا نه تنها تعليمها و داستانهاى معجزه‏آميز تازه‏اى در شرح زندگى عيسى نقل مى‏كند، بلكه تمامى تصوير او از عيسى بر پيش فرضى دگرگونه استوار است، روايت‏يوحنا در رسالت‏يحياى تعميد دهنده با سه انجيل تفاوت فاحش دارد،گفته‏هاى عيسى نيز متفاوت است (51) .**

**اين واقعياتى است كه درباره عهدين مطرح است و بسيارى از يهوديان و مسيحيان با حفظ قداست و ارزش هدايتى كتاب مقدس تك تك واژها و كلمات موجود در آن را بمثابه كلمات خداوند نمى‏دانند.**

**حال بر فرض كه مسير ترجمه اين نوشته‏ها از آرامى به عبرى و يونانى و فراز و نشيبهاى آن را بپذيريم، اما در انتقال صحيح و امانتدارانه آن اماهاى بسيار مطرح است. اين نكته را نمى‏توان انكار كرد كه بالاخره اين انجيلها عين كلمات وحى نيست، هرگز اين مقايسه درست نيست كه مثلا انجيل يوحنا را كه يك قرن پس از حيات عيسى گزارش شده، با قرآنى مقايسه كرد كه در عهد پيامبر كتابت‏شده و دقيقا الفاظ و كلمات ثبت، حفظ و تدوين شده است و توسط نخستين مسلمانان فردى و گروهى دست‏به دست گرديده است.**

**بنابراين اگر در مسيحيت اين راه نظريه بازتاب فرهنگ زمانه براى توجيه ناهمگونيها، تعارضها و خلاف واقعها پيموده شده و كسانى چون گاليله در رفع تعارض ميان كتاب مقدس و يافته‏هاى بشرى اين راه را طى كرده‏اند، دليل بر اين نمى‏شود كه قرآن را با عهدين مقايسه كنيم و اين دو كتاب را با اين فرض و راه حل تمام كنيم.**

**مسيحيان معتقد به اين دليل كه پشتوانه متنى و سندى كتاب مقدس داراى اشكالات فراوان است و دفاع از عبارتها بشكل موردى بسيار دشوار است. براى چاره تعارضها گام برداشته‏اند.اما درباره قرآن مساله كاملا متفاوت است زيرا ما مى‏دانيم نسبت‏به واژه واژه‏هاى آن چه دقتها و كنكاشهايى انجام گرفته و براى صيانت آن چه مصائبى تحمل شده است. پيامبر براى نگهدارى آن چه دستورالعملها براى قرائت صحيح متن، حفظ و كتابت قرآن چه تشويقهايى نموده است. مسلمانان در عهد پيامبر و پس از فوت حضرت چه تلاش وافرى انجام دادند كه سينه به سينه به نسلهاى بعدى منتقل كنند.**

**بنابراين، اين مقايسه جز از سر ناآگاهى از واقعيت اين دو كتاب نمى‏تواند باشد، اگر نگويم نوعى خود باختگى و تقليد نسبت‏به روشهاى طى شده غربيان است.**

**6 -ناسازگارى با لزوم ژرفنگرى درقرآن**

**گفتيم نظريه بازتاب فرهنگ زمانه، مبانى زبان شناختى خاصى را دنبال مى‏كند و مدعى پيامدهاى اساسى در شيوه استنباط و فهم و ادراك كلام الهى است. همچنين نقل كرديم اين مدعى براى به كارگيرى مجاز، استعاره، كنايه و تمثيل در قرآن جايگاه خاص و منزلت رفيعى قائل مى‏شود، به همين دليل كنكاشهاى واژه‏اى، بهره‏گيرى از قرائن كلام، جست‏وجوى معناى ظاهرى براى پاره‏هايى از آن را بيهوده مى‏داند و استفاده از قواعد اصولى و بهره‏گيرى از دلالالت لفظى را بى ثمر مى‏شمارد.**

**شكى نيست كه قرآن، استعاره، كنايه و تمثيل حتى مجاز دارد، اما پيامد اين نظريه را ندارد. لازمه داشتن اين موارد، نفى وارسيهاى لفظى و كنكاشهاى لغوى نيست. لازمه استنباط از هر كلام بويژه آنكه سخن از ساحت‏بلندى نازل شده باشد، دقت و تامل در كلام است. نفى صراحت و عدم واقع نمايى و رواج و گسترش دادن تاويل در همه ميدانها جز تهى كردن قرآن از دقتها و ظرافتهاى هدايتى و تربيتى چيزى به دنبال ندارد. قرآن كتابى است راهنما براى تامين نيازهاى معنوى انسان در همه اعصار و از اين جهت‏بيانگر هر چيزى است. «تبيانا لكل شى‏ء» (نحل / 89) لذا بايد از هر نكته و هر كلمه از آن بيانى و پيامى گرفت و ايجاز و فشرده گويى قرآن را با تامل و دقت در تمام جوانب كلام جبران كرد. بى گمان اگر قرآن مى‏خواست متناسب بانيازهاى همه جوامع و در تمام اعصار با توضيح و تفصيل سخن بگويد، حجم فوق‏العاده كتاب اشكالات اساسى براى نگهدارى، خواندن و بكار گيرى و... به بار مى‏آورد. قرآن روش ايجاز را برگزيد، اما با هر كلام و پيامش سخنها آموخت، جاذبه‏ها آفريد، شوقها برآنگيخت و براى بهره‏گيريهاى گسترده آن دستور به امعان نظر در كلمات و تفكر در آياتش داد. به عنوان نمونه به آياتى چند در اين باره اشاره مى‏كنم:**

**«افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا» (نساء/ 81) آيا در قرآن نمى‏انديشيد. اگر از جانب غير خدا بود، قطعا در آن اختلاف بسيارى مى‏يافتيد.**

**«كتاب انزلناه اليك ليدبروا آياته و ليتذكر اولوا الالباب‏» (ص / 29) قرآن كتابى است مبارك كه آن را به سوى تو نازل كرديم تا درباره آيات آن بينديشيد و خردمندان پند گيرند.**

**«افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها» (محمد / 24) آيا به آيات قرآن نمى انديشند؟ مگر بردلهايشان قفلهايى نهاده شده‏است.**

**خوب، اين تدبر كردن در قرآن، انديشيدن در آيات جز از راه عبور از لفظ و دقت و بررسى در مدلول كلام حاصل مى‏گردد؟**

**آيا اين منطقى است كه بگوييم: «فرض همزبانى وحى با مخاطبين و فرض زبان قوم بودن (نه به زبان قوم بودن ) مسير ويژه‏اى پيش پاى مفسر مى‏نهد و از افتادن صرف در كنكاشهاى لغوى، قرائن لفظى و حالى و مقالى باز مى‏دارد و براى او جست‏وجوى معناى ظاهرى صحيح براى پاره‏هايى از آن را بيهوده مى‏نمايد و او را وامى‏دارد كه غرض را بگيرد و از تطبيق جزء به جزء آيات با حقيقت چشم بپوشد (52) » كسى نگفته‏است كه در تفسير بايد فقط در لغت و قرائن لفظى و حالى و مقالى كنكاش كرد، و به جستجوى معناى ظاهرى آيه بسنده كرد و آن هم نه به پاره‏هايى بلكه تمام قرآن بسنده كردن جايز نيست، اما بار كردن مبنايى خاص زبانشناسى و عرفى جلوه دادن و پايين آوردن سطح سخن خداوند در حد زبان عرف هم جايز نيست، زيرا اين معنا نازل كردن و محدود كردن قرآن براى گروه و دسته خاص و محدود به زمان معينى است.**

**در توصيف قرآن تعابيرى از زبان اهل بيت پيامبرصلى الله عليه وآله وسلم آمده است:«بحرا لايدرك قعره‏» (53) . دريايى است كه اعماقش دست نيافتى است، «ينابيع العلوم‏» (54) قرآن سرچشمه‏هاى دانش است و «لاتنقضى عجائبه‏» (55) شگفتيهاى قرآن پايان ناپذيراست. و دانشمندان هيچ‏گاه سير نمى‏شوند «لايشبع منه العلماء» (56) . اين تعبيرات نشان مى‏دهد كه قرآن كلماتش در سطح بسيار عالى گزيده شده و از نظر نظم در سخن، عمق معانى و دقت در چينش كلمات خارج از محدوده محاورات عرفى و تفهيم و تفاهم مردم عصر خود مى‏باشد. نمى‏توان به اين دليل كه قرآن به زبان قوم نازل شده، دقتهاى لفظى، تقديم و تاخير واژه‏ها و به‏كار گرفتن برخى جمله‏ها به جاى جمله‏هاى ديگر ساده انگاشت و از كنار آن گذشت و تنها به محتواى كلى و پيام عام بسنده كرد و ظرافتهاى ادبى و بلاغى را در فهم كلام ناديده گرفت.**

**7 - تهى ساختن قرآن از محتوا و پيام**

**گفتيم لازمه پذيرفتن نظريه بازتاب فرهنگ زمانه، تقسيم كلمات قرآن به پيامهاى اصلى و فرعى، جوهرى و عرضى، ابدى و زوال پذير است. اين تقسيم تا آنجا كه به درجه گذارى در توجه و تدبر بيانجامد و موجب دسته بندى محتواى قرآن از نظر اصول عقايد و فروع احكام گردد، طبيعى و مقبول است. اما اگر موجب تقسيم به دو دسته داراى پيام و خارج از مدار پيام شود، موجب تهى ساختن قرآن از بخش گسترده‏اى از آيات قرآن است. زيرا اگر گفتيم قرآن در بيان مسائل خلقت جهان، انسان، حركت‏خورشيد، ستارگان، حوادث طبيعى، ذكر قصص بازتاب فرهنگ زمانه است، در حقيقت‏بسيارى از آيات قرآن را از مفهوم و معنادار بودن و دلالت‏بر مطالب القايى خارج كرده و آنها را بى خاصيت كرده‏ايم.**

**واقعا اگر قرآن درباره آفرينش آدم و خلقت آسمان و زمين، كواكب و نجوم، ليل و نهار، شمس و قمر، گياهان و نباتات، ابر و باران، آفريدن كوهها و درياها، جارى كردن نهرها، حتى توصيف بهشت و جهنم و ذكر قصه‏هاى اقوام و ملتهاى پيشين به قصد تقرير ديدگاه و باور مخاطبين عصر خود بوده و از آنها براى همان عصر و زمان و مناسب با درك مخاطبين عصر خود بوده و از آنها بيان حقايق و معانى ثابت و صحيح را قصد نكرده‏است. تنها براى همان عصر و زمان و مناسب با درك مخاطبين جزيرة العرب بيان كرده‏است، آيا مفهوم اين كلام جز ابتر كردن و بى خاصيت نمودن اين دسته از آيات قرآن است؟ آيا واقعا مى‏توان گفت هر جا ما به اين دسته از آيات برخورديم چه اكنون با فهم ظاهرى و مانوس ما با علم تعارض داشته باشد يا نداشته باشد، بگوييم ناظر به فرهنگ زمانه است؟ يا بگوييم آنهايى كه الان و باء;آم‏ف توجه به فهم زمان و پيشرفت علوم تعارض دارند، ناظر به فرهنگ زمان است و بقيه به قصد بيان و معانى ثابت و حقيقى است؟ البته اگر با گسترش علوم به نكته‏هاى جديد رسيديم و ديديم باز برخى ديگر به ظاهر معارض شد، آنها را هم از گردونه خارج مى‏كنيم، خوب، اين يك بام و دو هوا بودن است. نمى‏توان نسبت‏به گروهى از آيات مورد نظر، قائل و نسبت‏به گروهى ديگر منصرف باشيم.**

**چرا از اول كلام را بر آن فهم عربى ساده عصر گذشته حمل كنيم تا تعارض پيش بيايد و يا توجيه منطقى و فهم عقلايى براى آن جستوجو نكنيم و اين بخش عظيمى از قرآن را از محتوا و پيام تهى سازيم؟**

**آيا مى‏توان به سادگى از اين آيات عميق و نكته آموز بسادگى بگذريم؟**

**«و ارسلنا الرياح لواقح‏» (حجر / 22) و بادها را باردار كننده فرستاديم.**

**«و ان لكم فى الانعام لعبرة نسقيكم مما فى بطونه من بين فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربين‏» (نحل/66) و در دامها براى شما عبرتى است از آنچه در شكم آنهاست،از ميان سرگين و خون، شيرى ناب به شما نوشانديم.**

**«و نخلقكم فى بطون امهاتكم خلقا من بعد خلق فى ظلمات ثلاث‏» (زمر/6) شما را در شكمهاى مادرانتان آفرينشى پس از آفرينش ديگر در تاريكيهاى سه‏گانه خلق كرديم.**

**«و قدره منازل لتعلموا عدد السنين و الحساب‏» (يونس/ 5) براى خورشيد و ماه منزلهايى (مدارهايى) معين كرد تا شماره سالها و حساب را بدانيد.**

**همه اين آيات و دهها آيه ديگر كه هر كدام اشاره به زيبايى شگرفى مخلوقات خداوند است و به نكته‏اى علمى دقيق توجه دارد، حمل بر فرهنگ زمانه كنيم.**

**بنابراين مشكل اين نظريه قاعده‏مند نبودن آن در تفسير بخشى عظيم از آيات قرآن در زمينه باورها، دانستنيها و جهانبينى‏ها است كه يا بايد بگوئيد بعضى از آنها ناظر به فرهنگ عصر و از باب همراهى است و بعضى ديگر خير. كه اين تفكيك و تقسيم ملاك روشن و ثابتى ندارد و اگر گفتيد در تمام اين آيات ناظر به فرهنگ و عصر زمانه است، موجب آن مى‏شود كه ما بسيارى از آيات قرآن را از قصد جدى خود خارج كنيم.**

**البته در اين جا ما در مقام اثبات اين نكته نيستيم كه قرآن در مقام بيان علوم گوناگون تجربى و انسانى است. ما معتقديم، قرآن از سوى خداوند عالم به جهان نازل شده و با آگاهى اشاره‏هايى به برخى علوم آن هم صرفا جهت تنبه و هدايت و امعان نظر در پديده‏هايى جهان بيان كرده است و اگر مردم عصر بعثت نمى‏توانسته‏اند به همه معانى و چهره‏هاى بطنى قرآن برسند و آنها را به انديشه‏هاى رايج تطبيق مى‏داده‏اند، نبايد بخشى عظيم از قرآن را از محتوا و پيام تهى سازيم.**

**8 - نفى جاودانگى قرآن**

**اشكال ديگر بر نظريه اين است كه اگر بگوييم قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است و در قالب ادبيات و فرهنگ قوم حجاز است، بر اساس بخشى از باورها و دانستنيهاى عصر بعثت است، به زبان و سطح معينى از افراد نازل شده و تجلى فرهنگ و معتقدات و تئوريها و جهانبينى قوم است، ديگر نمى‏تواند براى همه ملتها و اقوام كتاب هدايت و دستور زندگى باشد. چون تجلى قوم شدن (صرف نظر از جاذبه انداختن براى اقوام ديگر) و آينه تمام نماى ملتى شدن با اين نكته مناسبت دارد كه احكام و دستوراتش براى آن ملت‏باشد و با ذائقه جمعيت‏خاصى كه مناسب با احوال آنان سخن گفته سازش داشته باشد.**

**همچنين، چنين كتابى نمى‏تواند دستوراتش جاويدان و تعاليمش هدايت آور براى نسلهاى ديگر باشد، زيرا تعاليمش پس از باورها و معلوماتى است كه براى دوره‏اى خاص از زمان است. در حالى كه ما معتقديم اسلام دين جهانى است و تعاليم قرآن به طبقه، گروه، جامعه و نژاد خاصى اختصاص ندارد.**

**خطاب آيات قرآن كريم به همه مردم كره زمين عرب، فارس، ترك، كرد، آسيايى، آفريقايى، اروپايى، امريكايى، زن، مرد، بزرگ، كوچك، فرهيخته، نا فرهيخته، شهرى، روستايى، متمدن، و غير متمدن است.**

**هدف هدايت انسان در همه طبقات و اقشار است. تعبيرات قرآن در خطاب به مردم و مؤمنين با همه سطح است. خود قرآن در اين زمينه صريح و گويا سخن گفته‏است:**

**«و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين‏» (انبياء / 107) ما تو را نفرستاديم مگر اينكه مايه رحمت‏براى جهانيان باشى.**

**«و ما هو الا ذكر للعالمين‏» (قلم / 52) و نيست او جز آن كه ياد آور براى جهانيان باشد.**

**«و ما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا و نذيرا و لكن اكثر الناس لا يعلمون‏» (سبا / 28) و ما تو را جز بشارتگر و هشدار دهنده براى تمام مردم نفرستاديم ليكن بيشتر مردم نمى‏دانند.**

**«قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعا» (اعراف / 158) بگو اى مردم من پيامبر خدا به سوى همه شما هستم.**

**«تبارك الذى نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا» (فرقان / 1)، بزرگ و مبارك است كسى كه بر بنده خود فرقان را نازل فرمود تا براى جهانيان هشدار دهنده‏اى باشد.**

**بنابراين، اگر دعوتى چنين عام و فراگير است، معنا ندارد به گونه‏اى سخن بگويد كه نشانگر جلوه‏اى خاص و انعكاس ايده‏ها و آرمانهاى ملتى معين باشد. بنابراين، به دلايلى كه ذكر شد و پيامدهاى اين نظريه و اشكالاتى كه به دنبال مى‏آورد نمى‏توانيم معتقد شويم قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است، و كسانى كه بخواهند به اين مفهوم از اشكالات و شبهات فرهنگى زبان قوم دفع اشكال كنند، مشكلات ديگرى به وجود مى‏آورند كه به مراتب از آن توهمات عميقتر و گسترده‏تر است.**

**پى‏نوشتها:**

**1- لازم به يادآورى است، شبهاتى زير عنوان «قرآن و فرهنگ زمانه‏» در شماره 8 مجله نامه مفيد از همين نويسنده بيان شد; براى حل آن سه نظريه مطرح گرديد. در شماره 9 نظريه «زبان قوم در قرآن‏» مورد توجه قرار گرفت. و اينك نظريه «بازتاب فرهنگ زمانه‏» مورد بررسى قرار مى‏گيرد و تحليل و نقد نظريه سوم در شماره آتى به نظر خوانندگان خواهد رسيد.**

**2- خرمشاهى، مجله بينات، شماره 5/91. البته در اينجا حتما اين نكته يادآورى مى‏شود كه نظريه پرداز محترم اين ديدگاه را به عنوان ديدگاهى موقت مطرح كرده و در آغاز مقاله تصريح نموده كه اين نظريه نبايد مسلم و مفروغ عنه تلقى شود و كسى آن را قطعى و استدلالى و اثبات پذير نهايى بداند. بنابراين، هدف راقم سطور از طرح نظريه، طرح ديدگاه و چند و چون درباره صحت و سقم مسئله است، لذا اگر در آخر اين ديدگاه مورد نقد قرار مى‏گيرد، نقد نظريه است نه نقد شخص:**

**ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل فى قلوبنا غلا للذين آمنوا.**

**3- همان مدرك.**

**4- همان مدرك، ص 97.**

**5- جليلى، هدايت الله، مجله كيان، شماره‏23، مقاله وحى در همزبانى با بشر، ص‏40.**

**6- همان مدرك،ص‏41.**

**7- همان مدرك،ص‏42، پرتوى از قرآن، ج 2،ص‏252.**

**8- خرمشاهى، مجله بينات، ش 5/95.**

**9- دروزه، محمد عزت، القرآن و الملحدون، صص‏217 - 225**

**10- دروزه، القرآن المجيد،ص‏190، تفسير الحديث، ج 2، ص‏44.**

**11- دروزه، القرآن و الملحدون،ص‏112.**

**12- در شماره 9 همين مجله به تفصيل درباره نظريه زبان قوم سخن گفتيم**

**13- جليلى، ص‏40، تاكيد از كلام نويسنده صاحب نظريه آورده‏شده‏است.**

**14- ابن هشام، سيره ابن هشام، ج 1،ص‏81، تفسيرطبرى، ج 9، ص‏508.**

**15- فراست‏خواه، مقصود، دين در چالش ميان اعتقاد و انتقاد،ص‏33.**

**16- در اين زمينه عرفاى اسلامى اصطلاحى دارند به نام حقيقت محمديه. طبق اين ديدگاه، حقيقت محمديه جامع همه اسماى الهى است. پيامبر ختمى مظهر همه اسماء و صفات الهى است. درك او در جهان محدود به اسم خاصى نيست. شناخت او نسبت‏به جهان از زاويه‏اى محدود تجلى نمى‏گردد. اگر پيامبران گذشته از منظر يكى از اسماء الهى به جهان مى‏نگريستند، پيامبر گرامى اسلام از منظر همه اسماى الهى به جهان مى‏نگرد و دريافت او از حقايق جهان كامل است. ر. ك: آشتيانى، سيد جلال‏الدين، مقدمه قيصرى، صص‏650-643.**

**17- جليلى، مجله كيان،ص‏39.**

**18- سوره حج / 42.**

**19- جليلى، مجله كيان،ص‏42.**

**20- طباطبائى، الميزان، ج 2،ص‏224.**

**21- به همين دليل فخر رازى در تفسير و توضيح اين آيه مى‏نويسد: بدان كه نعمتهاى پيشين خداوند كامل نمى‏شود مگر به اين نعمت (نگهدارى آسمان از نيافتادن) چون آسمان محل سكونت ملائكه است، پس بايد بسيار سخت و بسى سنگين باشد. و چون چنين است‏خطر افتادن و سقوط آن طبيعى است، مگر اينكه مانعى باشد و آن را از افتادن باز دارد (كه خداوند چنين مى‏كند) مفاتيح الغيب، ج 23،ص‏63، ذيل آيه.**

**22- زحيلى، وهبه، تفسير المنير، ج 17،ص‏264، حجازى محمد محمود، التفسير الواضح، ج 17،ص‏72، مغنيه، محمد جواد، تفسير الكاشف، ج 5،ص‏346.**

**23- در اين زيمينه نگاه كنيد: الميزان، ج 16،ص‏248، حنفى احمد، التفسير العلمى للايات الكونية، صص‏128 و 133.**

**24- حوى، سعيد، الاساس فى التفسير،ج‏8، ص‏4359، زحيلى، تفسير المنير ج 39،ص‏11، ابو حجر، التفسير العلمى فى الميزان،ص‏383.**

**25- طبرى محمد بن جرير، جامع البيان، ج 11،صص‏104 - 107، طوسى، محمد بن حسن، البيان فى تفسير القرآن، ج 8، ص‏289; فخر رازى، مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، ج 25،ص‏164. طبرسى مجمع البيان، ج 8،ص‏324.**

**26- حويزى، عبد على، نور الثقلين، ج 4،ص‏219.**

**27- ابن عاشورا، التحرير و التنوير، ج 5، صص‏39 - 41; فضل‏الله، محمد حسين، من وحى القرآن، ج 3،صص‏160-163.**

**28- فراستخواه، دين در چالش،ص‏13.**

**29- البته اين تحليل از حكم فقهى مجسمه سازى اگر جنبه كلى داشته باشد ناظر به اين نظريه است، اما اگر ارزيابى متنى و سندى شود و به روايات حرمت مجسمه سازى پرداخته شود، مساله از زاويه ديگرى مورد توجه قرار مى‏گيرد.**

**30- البته درباره نفس تعبيرات غير دقيق بويژه تعبيرات عددى كه به عنوان مبالغه ياتكثير (نشان دادن عدد بسيار) باشد، در ميان مفسران. سخن بسيار گفته شده است. مثلا درباره سماوات سبع كه آقاى خرمشاهى نوشته است(قرآن شناخت /23) اگر در قرآن كريم سخن از هفت آسمان در ميان باشد به جاى آنكه بگوئيم اين حكم خلاف علم است و آسمانها و افلاك بيشمار است، مى‏توان اين گونه ديد كه هفت و هفتاد در فرهنگ عرب و زبان عربى حكايت از بسيار دارد. و يا علامه طباطبايى به نقل از برخى مفسران (الميزان، ج 16، ص‏248) گفته است «يود احد هم لو يعمر الف سنة‏» (بقره/96)، دوست دارند كه يكى از آنان هزار سال عمر كنند به معناى حقيقى نباشد و منظور از هزار سال، عمر طولانى مراد باشد و ديگر تعبيراتى كه جنبه مبالغه و مسامحه درباره آن مطرح است.**

**31- ر.ك: جليلى، كيان 23، ص‏43.**

**32- الوسى، محمود، روح المعانى، ج 12،ص‏188 ذيل آيه سجده / 9.**

**33- جليلى، كيان / 43.**

**34- اين باطلها از هر گونه باشد فرقى نمى‏كند. باطل باطل‏است چه در امور تشريعى و دينى باشد چه در امور تكوينى و پديده‏هاى جهان . مثلا فرض كنيد آسمانها داراى طبقات نباشد يا بيشتر از هفت طبقه باشد، اگر قرآن گفت هفت طبقه است، آيا اين دروغ نيست، آيا توچيه همراهى باعقيده قوم قابل دفاع است!**

**35- طباطبايى، سيدمصطفى،مجله‏بينات،ش 6/129.**

**36- خرمشاهى، بهاء الدين، مجله بينات، شماره 5، ص‏95 يعنى چون علم يا عالم امروز قايل به جن نيست پس حقيقت ندارد و از باب همراهى مطلب ادا شده‏است.**

**37- جواد على، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ج 6/705، نولدكه مستشرق آلمانى معتقداست كه انديشه جن ريشه در بيرون از عرب دارد. همان مدرك / 708**

**38- كتاب مقدس، انجيل متى، فصل 8، آيه 34-28، مدرك پيشين، ج 6، ص‏708.**

**39- جليلى، ص‏43.**

**40- همان مدرك، ص‏41.**

**41- خلف الله، محمد احمد، الفن القصصى فى القرآن الكريم، صص 146 - 144، الطبقة الرابعة، 1972 م، تفسير كبير فخر رازى، ج 5، ص 505 .**

**42- حجازى، محمد محمود، التفسير الواضح، ج 6، ص 7، ذيل آيه.**

**43- قرآن كريم در سه جا اين مساله را ياد آورى و اين عقيده باطل را نكوهش مى‏كند، (زخرف / 19) و (صافات / 150) و ديگرى در سوره (اسراء / 40).**

**44- جليلى، سيد هدايت، كيان، ج 23، ص 43. اين نوسنده مى‏نويسد: در ميان متكلمين مسيحى نيز اين راه پيموده شده است، حتى گاليله نيز براى دفع موارد تعارض بين معرفت دينى عصر خود با معارف بشرى و علمى اين راه را در پيش گرفته بود.**

**45- براى تفصيل اين موارد نگاه كنيد: كارپنتر، همفرى، عيسى، ترجمه حسن كامشاد، صص 11 - 42.**

**46- بوكاى، موريس، مقايسه‏اى ميان تورات، انجيل، قرآن و علم، ص 7، ترجمه ذبيح الله دبير. البته اين نظريه اختصاص به بوكاى ندارد، مسيحيان بسيار معتقد نيز معترفند كه كتاب مقدس گزارش غير لفظى وحى مى‏باشد و در برابر قرآن نيست لذا بايد مقايسه‏اى ميان حديث نبوى و انجيلها انجام گيرد. ر.ك: مينيه، رولان، پوزيه، لويس، طريقة التحليل البلاغى و التفسير: تحليلات نصوص من كتاب المقدس و من الحديث النبوى الشريف، صص 12 و 26 و 27.**

**47- همان مدرك / 8.**

**48- همان مدرك / 9.**

**49- همان مدرك / 10.**

**50- همان مدرك، 20 - 30. با خلاصه و گزينش متن. همچنين ر.ك: رولان بينيه، طريقة التحليل البلاغى،ص‏12.**

**51- تفصيل، تحليل و نقد چهار انجيل را نگاه كنيد: كارنپنتر، عيسى،صص‏13 - 36.**

**52- جليلى، كيان، 23 / 43.**

**53- نهج البلاغه، خطبه 196.**

**54- همان مدرك، خطبه 174.**

**55- عياشى، تفسير عياشى، ج 1 / 3.**

**56- مجلسى، بحار الانوار، ج 89،ص‏25، چاپ بيروت.**